

سپیدی شلوکات

## فهرست

۴	..... مقدمه
۴	..... آغاز سخن
۸	..... مبانی نظری و پیشینه ی تاریخی
۸	..... ایران باستان
۹	..... دلایل و ریشه های انزجار
۱۲	..... آنتی سمسیتیسم
۱۲	..... پوگروم ها در روسیه
۱۳	..... پوگروم و اشغال آبادی فلسطین
۱۳	..... دریفوس در فرانسه
۱۴	..... جنگ جهانی اول و دوم
۱۴	..... جنگ اول
۱۷	..... چرا آلمان؟
۱۹	..... جنگ افروزان در انگلستان
۱۹	..... تهاجم مرموز
۲۰	..... آمریکا وارد می شود
۲۱	..... شوروی در جنگ
۲۳	..... ماجرای به نام هولوکاست

- ۲۵ ..... تکاپو برای مهار تیغوس
- ۲۷ ..... انکار شاهدان
- ۳۰ ..... سکوت و بی خبری متفقین!
- ۳۱ ..... آمار جمعیت یهود
- ۳۲ ..... کارکردها و پی آوردهای هولوکاست
- ۳۲ ..... تاسیس اسرائیل
- ۳۳ ..... تشدید استبداد صهیونی در غرب
- ۳۴ ..... تجهیز اتمی اسرائیل
- ۳۵ ..... باج گیری، تاراج و غارت ثروت ها
- ۳۷ ..... ناگفته ها و جنایات پنهان جنگ جهانی دوم
- ۳۸ ..... اسرار دادگاه نورنبرگ
- ۳۹ ..... قتل عام های خاموش
- ۴۰ ..... سخن آخر

## « به نام خدا »

### پس پرده ی هولوکاست

#### مقدمه

مقاله ای که پیش روی شماست، «پس پرده ی هولوکاست» نام گرفته است. درباره ی این افسانه و جعل تاریخی آن، مطالب بسیاری می توان نوشت. همان طور که دستگاه تبلیغاتی صهیونیست ها نیز در تایید ادعای دروغین خود کتاب ها و مقالات بسیاری نوشته اند.

همان گونه که در این مقاله آمده، محافل صهیونیستی مسلط بر نظام های سیاسی و اداری غرب، هر گونه سوال و تردید در اصل ادعایی خود را بر نمیتابند، اما واقعیت برای همیشه پنهان نمانده و نخواهد ماند. امروزه دیگر پژوهشگران و دانشمندان آزاداندیش، خود را از سیطره ی تبلیغاتی صهیونیست ها رهانیده و آرام آرام در گوشه و کنار جهان زمزمه هایی در رد این ادعا سر داده اند؛ هر چند این تلاش ها هنوز در ابتدای راه است و در آینده شکوفا خواهد شد.

این مقاله بر آن است تا در یک نگاه کلی، اما دقیق، علمی و مستند به ویژه با استفاده از کتاب های محافل صهیونیستی و با بررسی این آثار و استخراج تناقضات درونی آن ها، دروغ بودن این ادعا را بیش از پیش بر خوانندگان معلوم سازد.

#### آغاز سخن

هولوکاست واژه ی مرکب یونانی، به معنی «همه سوزی» در ادبیات فارسی و معادل آن «شوآ» در زبان عبری رایج امروز است.

این واژه پس جنگ جهانی دوم، از سوی بعضی اشخاص و کانون های یهودی وارد فرهنگ سیاسی و تاریخی جهان شد. ادعای آن ها بر این فرضیه استوار بود که شش میلیون یهودی در اردوگاه های اسیران جنگی در آلمان نازی به وسیله ی اتاق های گاز خفه شده و سپس در کوره های آدم سوزی سوزانده و به خاکستر تبدیل شده اند.

تبلیغ گسترده و تکرار پیوسته این موضوع از سوی گروه ها و سازمان های یهودی در فیلم ها، نمایش نامه ها، سریال های تلویزیونی و انبوه رمان های پس از جنگ، موجب شد تا این عبارت کاربرد انحصاری یابد؛ به طوری که امروز بنا بر تاکید سازمان های صهیونیستی، هیچ قوم و ملتی حق استفاده از این واژه را برای هیچ واقعه ای ندارد. آن ها همچنین اصرار دارند که «هولوکاست» در زبان لاتین، همانند

اسامی خاص، با حرف H بزرگ نوشته شود و به علاوه هیچ رویدادی هر چند بزرگ نباید با آن قیاس یا در یاد کردن آن از این عبارت استفاده شود. برای مثال اگر نویسنده یا مورخی، از قتل عام وحشیانه و مشهور صدها هزار انسان بی دفاع دو شهر ژاپنی هیروشیما و ناکازاکی که بر اثر بمباران اتمی آمریکا در روزهای پایانی جنگ جهانی دوم به خاکستر تبدیل شدند و یا موارد مشابه دیگر در ویتنام، بوسنی، فلسطین، عراق، افغانستان و... به عنوان هولوکاست یاد کند، بلافاصله از سوی کانون های صهیونی مورد مواخذه و نکوهش قرار می گیرد و متهم به سواستفاده از این واژه ی انحصاری متعلق به یک قوم! می شود. هولوکاست یا شوآ که امروز به موضوع کشتار یهودی ها در جنگ جهانی دوم منحصر شده، یکی از مباحث جنجالی پنجاه شصت سال اخیر جهان است. در این باره تاکنون صد ها جلد کتاب به زبان های مختلف دنیا و شمارگان میلیونی، صدها فیلم و سریال تهیه شده است. هولوکاست در تاریخ معاصر جهان و در نزد افکار عمومی سراسر دنیا، به نماد مظلومیت یهود از یک سو و قساوت، سنگدلی و جنایات آلمان نازی از سوی دیگر تبدیل شده است.

تبلیغات پیوسته، فراگیر و توقف ناپذیر سازمان های یهودی و کانون های صهیونی، در چند دهه ی اخیر چنان سازمان یافته که افکار عمومی مجال تامل و اندیشه درباره ی میزان صحت و سقم این مساله را نیافته است. از سوی دیگر بر اثر سخت گیری و شدت عمل سازمان ها و مجامع صهیونی در جهان امروز، وضعیتی به وجود آمده که هرگونه بحث و گفت و گوی علمی و پژوهشی که مبتنی بر ایجاد سوال، ابهام، تردید یا انکار هولوکاست باشد، به منزله ی ورود به حریم ممنوعه و عبور از خط قرمز سازمان جهانی صهیونیسم بوده و سزای آن ضرب و شتم، ترور فیزیکی، بازداشت، محاکمه، حبس و نیز جریمه های سنگین نقدی به علاوه ی محروم شدن از مشاغل رسمی دولتی است که امروز در بعضی کشورهای اروپایی، به یک قاعده ی حقوقی و قضایی نیز تبدیل شده است. در این کشور ها اگر تا دیروز منتقدان، مخالفان و منکران را به طور غیر علنی و غیر رسمی تهدید، ترور و سرکوب می کردند، امروز در پوشش رسمی قانون! آن ها را دستگیر، محاکمه، جریمه و زندانی می کنند.

از نظر کانون های ذی نفوذ صهیونی و گروه های فشار یهودی در جهان غرب، هولوکاست در هاله ای از قداست قرار گرفته و «یگانه مساله قدسی» جهان معاصر شده است.

در آمریکا روزهای یادبود هولوکاست رخداد ملی به شمار می آید. در پنجاه ایالت آمریکا، از این بزرگداشت حمایت مالی می کنند و مراسم آن اغلب در نهادهای قانون گذاری ایالتی برگزار می شود. در این کشور بیش از یکصد نهاد مخصوص هولوکاست و هفت موزه ی بزرگ وجود دارد. یک موزه ی یهودی سوزی با بودجه و سرپرستی دولت مرکزی، در عمارت کنگره در واشنگتن وجود دارد. به اعتراف بسیاری از استادان دانشگاه های آمریکا اکثر فارغ التحصیلان دوره های کارشناسی، درباره ی تاریخ، آمار و ارقام هولوکاست در مقایسه با رخداد های بزرگ داخلی آمریکا مطالعه و اطلاعات بیش تر و دقیق تری دارند.

به تصریح پاره ای نویسندگان و رسانه های غربی، مرکزیت هولوکاست در آمریکا یک واقعیت واضح و آشکار است. شاهد این قضیه موزه ی یادبود آن در منطقه ی «مال» در واشنگتن است که سمبل ملت آمریکا محسوب می شود.

برای اولین بار به طور هماهنگ و هم زمان، در ۲۷ ژانویه ۲۰۰۰ م. دولتمردان و رهبران حدود ۴۰ کشور اروپا و نیز ایالات متحده آمریکا، اجلاسی با عنوان مجمع بین المللی هولوکاست در استکهلم - پایتخت سوئد - برگزار کردند تا هولوکاست را به عنوان بخشی از

تاریخ ملی کشورشان به رسمیت بشناسند. این کنفرانس که بر اثر مساعی برنامه ریزی شده سازمان های ذی نفوذ یهودی و کوشش «گوران پیرسون» نخست وزیر وقت سوئد و مشارکت بسیاری از مقامات اروپایی از جمله «لیونل ژوسپن» نخست وزیر وقت فرانسه و «گرهارد شرودر» صدراعظم وقت آلمان برگزار شد، درباره پرداخت غرامت به یهودیان از سوی کشورهای اروپایی و آموزش و تبلیغ هولوکاست در آن کشورها، به ویژه در مراکز آموزشی و نیز تعیین روز ۲۷ ژانویه هر سال به عنوان روز ملی هولوکاست در همه ی ممالک جهان توافق به عمل آمد. یادآوری این نکته ضروری است که پیش از این به طور پراکنده و غیر هماهنگ در بسیاری از کشورهای اروپایی روز یا هفته ای را با برگزاری مراسم ویژه، به هولوکاست اختصاص داده اند.

در ۲۶ اکتبر ۲۰۰۵م. ۴/آبان ۱۳۸۴ش. متن پیش نویس قطعنامه یادبود هولوکاست به شماره ی A/60/L.12 برای بررسی در شصتمین اجلاس مجمع عمومی به تصویب رسید. در نهایت نیز در اول نوامبر ۲۰۰۵م. ۱۰/آبان ۱۳۸۴ش. این قطعنامه پس از دو روز بحث و بررسی در مجمع عمومی با اجماع (Consensus) (تصویب قننامه بدون رای گیری و نظر مخالف)، با عدم حضور و غیبت شماری از کشورهای اسلامی، به تصویب رسید.

این اولین قطعنامه ی پیش نهادی رژیم صهیونیستی طی پنجاه سال اخیر بود که از سوی مجمع عمومی به تصویب رسید.

در جهان اسلام نیز موضوع هولوکاست و ماجرای کشتار شش میلیون یهودی در اردوگاه های اسیران آلمان در جنگ جهانی دوم، مرکز توجه و کنجکاوی مردم به ویژه نسل جوان قرار گرفت. این کنجکاوی و توجه، برخلاف تصور جهان غرب که غالباً همسو، هماهنگ و موافق تبلیغات و ادعاهای صهیونیستی است، کاملاً علمی، هوشمندانه، آگاهانه با فرضیه ها و سوال های اساسی، اصولی و جدی است. پاسخ مستند و مستدل به سوال های مورد نظر می تواند بسیاری از ابهامات، تحریفات، اکاذیب، داستان ها، داده های غیرواقعی، ساختگی و جعلی را برطرف ساخته و حقایق و واقعیت های ناگفته و یا کم گفته های مربوط به جنگ جهانی دوم را آشکار سازد. خلاصه و عصاره ی این فرضیه ها و سوال ها چنین است:

۱. جنگ جهانی دوم چگونه، و در چه تاریخی و از سوی چه کسانی آغاز شد؟

۲. علت، انگیزه و هدف آغاز جنگ چه بود؟

۳. جایگاه، موقعیت و نقش یهودی ها در آن دوران، به ویژه در آمریکا و اروپا چگونه بود؟

۴. تفاوت آمار جمعیت یهودی های جهان در زمان شروع و پایان (قبل و بعد از) جنگ چه میزان بود؟

۵. جمعیت کل یهودی های مقیم اروپا در آن دوران چگونه بود؟

۶. دیدگاه، مواضع و سیاست هیتلر نسبت به یهود چه بود؟

۷. ماجرای هولوکاست چگونه پیدا شد؟

۸. آیا آلمان نازی در زمان جنگ، امکان و توان آن را داشت تا با ایجاد اتاق های گاز و کوره های آدم سوزی مخصوص، در اردوگاه های اسیران جنگی طی تنها چند سال، شش میلیون نفر را ابتدا خفه کرده و سپس در اماکن ویژه ای سوزانده و به خاکستر تبدیل کند؟

۹. دلایل و شواهد وجود اتاق های گاز و کوره های آدم سوزی در اردوگاه های آلمانی چیست؟

۱۰. آیا اردوگاه های آلمان واقعا محل کشتار و قتل عام انسان ها بود؟

۱۱. چرا در زمان جنگ، هیچ یک از طرفین جنگ به ویژه متفقین (با همه ی اطلاعات و اخباری که از طریق جاسوسان خود در آلمان به دست می آوردند) در این باره عکس العمل نشان ندادند؟

۱۲. چرا در خاطرات تاریخی نویسندگان و مورخان آن زمان، به ویژه در خاطرات دولتمردان، رهبران و مقامات بلند پایه ی آمریکایی و اروپایی، هیچ سخن، خبر و اطلاعاتی در این باره وجود ندارد؟

۱۳. چرا بسیاری از یهودیانی که در زمان جنگ، در قلمرو رایش سوم بودند و بعضا مدعی هستند که مدتی را در بازداشتگاه ها و اردوگاه های آلمان به سر برده اند، نسبت به این موضوع اظهار بی اطلاعی کرده اند؟

۱۴. تاکنون چند سند و مدرک معتبر در این باره منتشر شده و یا چه تعداد از بازماندگان جنگ جهانی دوم، با نظر صهیونیست ها در این باره موافقت کرده اند؟

۱۵. چرا متفقین تاکنون از افشا و انتشار خاطرات سران و دولتمردان آلمان و ایتالیا که بعد از جنگ به دست آن ها افتاده خودداری می کنند؟

۱۶. چرا اسناد مربوط به جنگ جهانی دوم در بایگانی کرمین، پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی در اختیار مورخان و پژوهشگران قرار نگرفت و به جای انتشار در پس پرده پنهان شد؟

۱۷. ماجرای تحت عنوان «آنتی سمیتسم» در اروپا تا چه میزان واقعیت تاریخی دارد؟

۱۸. پدیده ی تنفر و بیزاری از قوم یهود در تاریخ اروپا چیست و ریشه و منشا آن کجاست؟

۱۹. چرا انکار هولوکاست و تحقیق در باره ی آن در بعضی کشورهای جهان جرم تلقی می شود و ممنوعیت قانونی دارد؟

۲۰. علت تعقیب و بازداشت اندیشه مندان و مورخان مخالف و منکر هولوکاست چیست؟

علاوه بر این ها، سوال ها و فرضیه های دیگری نیز در میان نسل جوان کنجکاو، در جوامع مختلف جهان وجود دارد که باید فارغ از هرگونه تعصب یا حبّ و بغض سیاسی و برهیز از هرگونه احساسات، پیش داوری، شتابزدگی و پنهان کاری به طور مستند، مستدل و منطبق با واقعیت های تاریخی به آن ها پاسخ گفت.

## مبانی نظری و پیشینه ی تاریخی

از موضوعاتی که در طول تاریخ یهود همواره جلب نظر می کند ادعای رنج و مظلومیت قوم یهود است که در عمده منابع و متون یهودی به آن اشاره شده است. تکرار پیوسته ی مظلومیت یهود در ادوار مختلف تاریخ، سبب شده تا این موضوع در بسیاری از متون و منابع تاریخی غیر یهودی، به ویژه در تاریخ نگار غرب، از جایگاه ویژه ای برخوردار شود و به صورت یک امر واقعی و غیرقابل تردید جلوه کند.

این واقعیت را نمی توان انکار یا کتمان کرد که در میان اقوام، ملت ها، مذاهب و جوامع مختلف همواره نوعی انزجار و نفرت از یهود در سطوح، مراتب و درجات مختلف وجود داشته است. البته درباره ی منشا و علت این تنفر کمتر سخنی به میان آمده و یادآوری صریح و صحیحی شده است.

برنارد لازار نویسنده و اندیشمند یهودی، این موضوع را ناشی از خوی و خصلت مشترک یهودی ها و شالوده ی آن را تفکر و خصیصه های یهود دانسته و می گوید:

«اگر این خصومت، یا نفرت و انزجار، صرفاً یکبار و در یک شهر جداگانه، متوجه یهودی می شد، بیان و تشریح دلایل آن آسان بود؛ به عکس یهود با نفرت و انزجار تمامی ملیت هایی روبرو بوده که در میان آنان سکونت داشته است، بنابراین از آن جا که دشمنان یهود از متنوع ترین گونه های نژادی بوده و در سرزمین هایی دور از یکدیگر سکونت داشته و آداب، رسوم و شیوه های واحد و مشابهی نداشته بلکه تابع روش های فکری گوناگون بوده اند که نمیتوانسته اند درباره ی همه ی امور به شیوه ی مشابه و یکسان داوری نمایند، در نتیجه دلایل و انگیزه های انزجار و نفرت نسبت به یهود باید در درون خود بنی اسرائیل قرار داشته باشد نه دیگران.»

قدرت انطباق پذیری آنان در محیط و در میان اقشار مختلف بسیار بالا و متفاوت با دیگران است. رباخواری، پول محوری، زرسالاری، قوم گرایی، تقلب، حيله گری از جمله ی ویژگی و خصلت های یهود قلمداد شده است.

داستان یهودیان در قرآن کریم به خصوص شیوه های رفتاری آنان در برابر حضرت موسی(ع)، و حضرت عیسی(ع)، خصومت، فتنه گری، تحریک دشمنان و تبانی با آن ها علیه حضرت محمد(ص) و نیز نقض عهدشان با پیامبر بزرگ اسلام بخش هایی از واقعیت های ثبت و ضبط شده ی تاریخ است. مظلوم نمایی شگرد تبلیغاتی کهن و موثر در میان یهود بوده است.

## ایران باستان

داستان استر و مُردخای، دو یهودی مخفی و نفوذی دربار هخامنشی، قدرت و کارایی این شگرد را به طور کامل، واضح، اثبات و آشکار می کند، آن گونه که در کتاب استر بیان شده است: مردخای یهودی پس از ورود و نفوذ به دربار خشایار شای هخامنشی، هدهده یا



همان استر برادر خود را نیز با ترفندی زیرکانه وارد دربار می کند، تا جائیکه او با دلفریبی، مقام ملکه را از آن خود می سازد. استر و مردخای نفوذ خود را در دربار و نزد خشایارشا افزایش و گسترش می دهند و سرانجام در قالب توطئه ای سهمناک همان وزیر اعظم دربار هخامنشی را به همراه جمعی از فرزندان و اعضای خانواده ی او به اتهام ضدیت با یهود یا یهودستیزی، در شوش پایتخت دولت هخامنشی به طرز فجیعی به قتل می‌رسانند.

ملکه استر و مردخای در پایان همان روز با دسیسه ای دیگر خواست خود را به خشایارشا تحمیل و با جلب موافقت او سرانجام در روز دیگر، به یاری هم کیشان یهودی خود در سراسر کشور، ۷۵ هزار نفر از مردم ایران را قتل عام می کنند.

این دو یهودی دربار خشایارشا که اهرم های قدرت دربار را به دست گرفته بودند، پس از این کشتار فجیع، طی نامه ای با مهر شاهانه، به یهودی های سراسر ایران پیغام فرستادند که به شکرانه ی نجات از دست مخالفان ایرانی خو از یک سو و کشتار بیش از ۷۵ هزار ایرانی از سوی دیگر، زین پس روزهای مزبور را به عنوان عید به جشن و شادمانی مشغول شوند و یاد آن را برای همیشه ی تاریخ زنده نگه دارند.

به این ترتیب عید پوریم به صورت یکی از اعیاد رسمی در تقویم و تاریخ یهود ماندگار شد. بر اساس این واقعه، همه ساله یهودی ها روزهای ۱۴ و ۱۵ ماه آدار را به عنوان عید جشن می گیرند و پایکوبی می کنند.

به نظر لوئیس مارشالکو، نویسنده ی مجاری تبار نباید برای درک عمق و ابعاد فاجعه و وسعت جنایت در ایران آن روز، ارقام قربانیان را در مقیاس جمعیت امروز جهان در نظر آورد. بلکه باید آمار جمعیت آن روز را در ذهن تداعی کرد تا عمق و وسعت فاجعه به طور واقعی فهمیده و درک شود.

## دلایل و ریشه های انزجار

واقعیت های نهفته در ادوار مختلف تاریخ را نمی توان پنهان کرد و نادیده گرفت. همان طور که برنارد لازار یهودی نیز اعتراف کرده، وجود نوعی انزجار و نفرت در طول تاریخ در جوامع مختلف، علیه یهود یک واقعیت مسلم بوده است. با این حال ریشه و منشا این بیزاری و تنفر (نه کینه و ستیز) و دلایل و انگیزه های اصلی آن را باید از درون خود بنی اسرائیل سراغ گرفت.

اعتقاد شایع و رایج در میان مسیحیان، به ویژه کاتولیک ها مبنی بر تکذیب و انکار رسالت حضرت عیسی مسیح (ع) از سوی سران و اشرافیت یهود و سپس دستگیری، محاکمه و به صلیب کشیدن آن پیامبر الهی، همواره موضوع اصلی نزاع، خصومت و درگیری میان طرفین بوده است. علاوه بر این موضوع، پاره ای ویژگی ها در میان شماری از یهود، از جمله تظاهر و پنهان کاری، آنچنان که در میان اقوام و مذاهب مختلف خود را به آئین آن ها می آراستند و در خفا بر آئین و آداب خود پایبند بودند. زنان یهودی با مردان مسیحی ازدواج می کردند و نه فقط نام فرزندان که نام فامیلی خود را نیز از شوهران مسیحی خود عاریه می گرفتند. آنها در پنهان به اصول و

مرام یهودی پایبند می ماندند و فرزندان خود را با چنین شیوه هایی آموزش می دادند و این امر به نوعی دو گانگی در زندگی عادی آن ها دامن می زد که پس از افشا، به درگیری هایی منجر میشد.

این پنهان کاری بسیار شدید و برنامه ریزی شده، حتی مورخان را نیز در پاره ای مواقع دچار شک و تردید نموده است.

آنها چنان ماهرانه و اصل منشا نژادی خود را مخفی می کردند که حتی متخصصان عرصه ی تاریخ هنوز که هنوز است، در تردیدند که خانواده ی مشخصی بالاخره یهودی بوده اند یا نه. در مواردی که این افراد به اسامی مسیحی هم برخورد می نهادند، کار پیچیده تر می شد.

موارد مزبور بخشی از دلایل نارضایتی و تنفر از یهود بود. از نظر بازرگانان مسیحی و مقامات حکومتی در سال های میانی قرن هفدهم در شبه جزیره ی ایبری شیوه های یهود موجب دردسر، مشکلات و نگرانی های عمده عامه ی مردم بود. آن ها با انحصار فعالیت های اقتصادی، پول کاتولیک ها را به جیب می زدند. در عین حال به دلیل سیطره ی همه جانبه بر بازار پول و اقتصاد شگرد های خاص آن ها تحمیل می شد. زیرا در همه ی بخش های تجاری تولیدی و تهیه و تامین کالاهای اساسی برای نیازهای روزمره، یهودیان عنصر مهم به حساب می آمدند.

طبق مستندات موجود در سال های پایانی قرن هفدهم میلادی یهودی ها بازار سهام هلند، به ویژه لاهه را در دست گرفته بودند.

از سده ی هجدهم به بعد، لندن جایگزین آمستردام هلند شد و عنوان مهم ترین مرکز امور مالی اروپا را از آن خود کرد. در حالی بود که سلطه ی یهودی ها بر بازار سهام لندن از این تاریخ روشن تر از سیطره ی آن ها بر بازار سهام آمستردام در گذشته بود که عمدتاً از هلند کوچ کرده و به تدریج در انگلستان ساکن شده بودند.

یهودی ها این موقعیت را از اواسط قرن هفدهم در انگلستان دست و پا کرده و تدارک دیده بودند. در این دوران بزرگترین بازرگانان، سهامداران و بورس بازان لندن یهودی ها بودند.

در سال های میانی دو دهه ی اول قرن نوزدهم یک شرکت لندن متعلق به خاندان روچیلد، سهم عمده ی بازار سهام لندن را در اختیار خود داشت.

توسعه ی بازار سهام لندن در سال های بین ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۰ را همزمان با توسعه ی فعالیت های بنگاه روچیلد و شرکت های وابسته به آن دانسته اند. نام روچیلد به معنی فعالیت یک شرکت یا یک فرد نبود بلکه ناظر بر کل نفوذ یهودی ها بر مجموعه ی فعالیت های بازار سهام بود.

قدرت مالی و نفوذ خانواده ی روچیلد به گونه ای گسترده و بلکه یگانه بود. آن ها با همین قدرت، خود را در بازار اسناد اعتباری حکومتی به طوری سامان داده بودند که در بسیاری از مناطق اگر رئیس خزانه داری دولتی با شرکت متعلق به روچیلد کنار نمی آمد باید کلیه ی خزانه داری و جای خود را به فرد دیگری تحویل می داد.

به اعتراف منابع غربی به تدریج دلالت و کارگزاران به بورس بازی جنبه قماربازی بخشیدند. به طوری که با میل خود قیمت ها را بالا و پایین می کردند و پول مردم را بالا می کشیدند عین این شیوه ها و شگرد ها پیش از این در مقطع زمانی قرن هفدهم و بعد، در آلمان و بازار بورس فرانکفورت نیز حاکم بود. در فرانسه نیز به همین منوال بود که از او به عنوان اولین سرمایه گذار در امر بورس و سهام در فرانسه و یکی از استادان کلاهبرداری یاد می شد، ساموئل برنارد نام داشت که از تامین کنندگان سرشناس نیازهای مالی لویی چهارم بود.

درباره ی برلین آلمان هم گفته اند که بازار بورس این شهر از بدو تاسیس یک نهاد یهودی بوده است. از مجموع بیست و سه مدیر بازار سهام، در مجموع ده نفر یهودی بودند. یعنی این ده نفر آشکارا به عنوان یهودی شناخته شده بودند، اما چندان آشکار نبود که چند نفر از بقیه ی افراد یهودی الاصل بوده و اجداد یهودی داشتند و یا چند نفر با تغییر آیین، خود را به چهره و نام جدید غیر یهودی آراسته بودند.

از دیگر عوامل انزجار و تنفر، خصیصه ی معروف به شگرد نرخ شکنی در بازار معاملات و تجارت بود. آن ها کالاهای مشابه با نرخ مشخص را با قیمت پایین تر به مشتری عرضه می کردند و بازار عرصه ی آن کالای خاص را از رقابت خارج می ساختند و کنترل آن را به دست می گرفتند.

مساله ی مشابه دیگر، موضوع کم فروشی در پوشش ارزان فروشی از سوی بازرگانان یهودی بود. اگر قرار بود صد گرم جنس تحویل دهند نود گرم میدادند.

شاخصه ی دیگر در ادوار مختلف پول گرایی و پول محوری است. بنابراین یکی از برجسته ترین و شاخص ترین عناصر در چنین نظامی سرمایه داری است. در نظام سرمایه داری ارزش ها و روابط انسانی، هیچ جایگاهی ندارد.

یهودیان تمام اسرار نهفته در پول و ویژگی های آن را درک کرده بودند و با قدرت های اسرار آمیز آن آشنایی داشتند. آن ها سلطان پول و از خلال آن ها سلطان جهان شدند.

مجموعه ی این خصایص و شگرد ها، همواره موجب بدبینی عموم مردم از این قوم در ادوار مختلف بوده است. نکته ی شگفت انگیز نیز برخورد مشابه و یکسان اقوام و ملل گوناگون در ادوار مختلف با یهودیان است. گویی همه ی اقوام و ملت ها در ادوار مختلف با هم بر سر چگونگی بیزاری و نفرت از یهود هماهنگی داشته اند.

## آنتی سمسیتیسم (یهود ستیزی یا یهود آزاری)

### پوگروم ها در روسیه

مطابق مندرجات متون تاریخی موضوعی به نام یهودستیزی در نیمه دوم قرن نوزدهم و به خصوص ربع آخر این قرن از سوی اشخاص و کانون های یهودی در روسیه مطرح بود. با این حال جریانی به نام پوگروم به طور مشخص از سال ۱۸۸۱ میلادی به بعد بر سر زبان ها افتاد، یعنی درست زمانی که الکساندر دوم تزار روس به طور مرموزی ترور شد و محافل دولتی و بسیاری از نویسندگان و رسانه های روسی، یهودی ها را عامل اصلی این واقعه معرفی کردند. پس از این جریان بود که حملات فیزیکی بسیار مرموزی علیه یهودی ها در روسیه صورت گرفت و زیان ها و ضررهای جانی و مالی در برخی نقاط به یهودی ها تحمیل کرد. کانون ها و نویسندگان یهودی نیز انگشت اتهام را به سوی مردم روسیه به ویژه حکومت تزاری نشانه گرفتند لیکن هیچ گاه مدرک و سند روشن و محکمی در این باره ارائه نشد. از سوی دیگر بسیاری از آگاهان، سازمان ها و گروه های ذی نفوذ-صهیونی روسیه را عامل پنهان و پس پرده ی جریان پوگروم ها معرفی کردند.

به اعتراف منابع غربی در آن زمان بسیاری از یهودی ها در روسیه به امکانات و امتیازات قابل توجهی دست یافته بودند. برخی ثروت اندوزان یهودی از طریق دادن وام به حکومت تزار، دستگاه حکومتی را وامدار خود ساخته بودند. با توجه به چنین موقعیتی نوعی نگرانی در میان کانون ها و مجامع یهودی دارای گرایش های صهیونی مبنی بر عدم تمایل و آمادگی یهودی های روسیه برای کوچ و مهاجرت مشاهده می شود.

با این همه بعضی نویسندگان یهودی به طور غیر صریح کانون ها و اشخاص ذی نفوذ و فعال صهیونی را عامل اصلی یهودستیزی در روسیه معرفی کردند. ولادیمیر ژابوتینسکی یکی از رهبران متعصب صهیونیسم، نه تنها رهبران و سازمان های یهودی ناسازگار با برنامه ی صهیونیستی کوچاندن یهودی ها به فلسطین را همواره تهدید می کرد، بلکه به صراحت گوشزد می کرد: «اگر دست از کارهایشان برندارند، به زودی باید منتظر تهاجم دیگری برای قتل و غارت یهودیان باشند».

نکته ی بسیار مهمی که در تاریخ معاصر جهان کم تر مورد توجه قرار گرفته اصل ماجرای یهودی ستیزی در روسیه است. اسناد و مدارک موجود مربوط به آن دوران حکایت از آن دارند که یهودی ها نه فقط مورد اذیت و آزار روس ها و حکومت تزاری نبودند، بلکه به عکس دستگاه حکومتی و هم مردم روسیه به اشکال مختلف تحت آزار، ستم و غارت یهودی ها قرار داشتند.

داستایفسکی از نویسندگان و اندیشه مندان بزرگ و مشهور روسی که استقلال فکری او بر کسی پوشیده نیست، بدون هیچ گرایش خاص و یا حب و بغض سیاسی، در همان زمان تبلیغات مبتنی بر یهودی ستیزی را یک اتهام و یک دروغ آشکار تاریخی، ساخته و پرداخته ی خود یهودی ها را خیال پردازی اعلام کرده است.

## پوگروم و اشغال آبادی فلسطین

به روایت منابع تاریخی انعکاس ماجرای پوگروم ها فضایی از رعب و ترس در میان عامه ی یهود در روسیه ایجاد کرد و زمینه ساز کوچ و جابجایی صدها هزار یهودی شد. اگر چه اکثریت این یهودیان به کشورهای آمریکا و اروپا رهسپار شدند لیکن گروه و دسته هایی نیز به فلسطین منتقل شدند یا کوچ کردند. منابع صهیونیستی حوادث مزبور را عامل مهم جلب توجه افکار عمومی جهان به وضعیت قوم یهود در سال های ۱۸۸۱ و ۱۸۸۲ م. قلمداد کرده اند. جالب تر این که به ادعا و اعتراف همین منابع، سال های مزبور نقطه ی عطفی در تاریخ کوچ یهودیان به فلسطین و اشغال آبادی های آن سرزمین بود. رهبران صهیونیست به شدت از ماجرای یهودی های روسیه طی این سال ها، به نفع آرمان صهیونیسم بهره برداری کردند. تبلیغ فزاینده و گسترده موضوع پوگروم ها فقط محدود و منحصر به روسیه نبود بلکه در سراسر اروپا به ویژه انگلستان از طریق روزنامه های انگلیسی با بزرگ نمایی حوادث روسیه احساسات عمومی به نفع صهیونیسم تحریک گردید.

صهیونیست به تدریج اولین روستاها و آبادی های فلسطین را اشغال و با برخورداری از پشتوانه ی سیاسی تبلیغاتی و مالی کانون ها و رهبران صهیونیستی توانستند صاحبان و ساکنان اصلی و فلسطینی آن آبادی ها را به خاک و خون کشیده و اولین مجتمع های یهودی نشین را در فلسطین ایجاد کنند. در همین زمان و بر اثر اقدامات گروه های به وجود آمده توسط صهیونیست ها بود که روستای فلسطینی «عیون قاره» به «ریشون لصیون»، «ملبس» به «پتَح تکوا» و «زمارین» به «زیشرون یاکوب» تغییر نام یافت.

این اقدامات زمینه های اشغال روستاهای دیگر فلسطینی را فراهم آورد. بنابراین به جرات می توان ادعا کرد که اشغال اولین آبادی های فلسطین و نخستین هسته های صهیونیستی و یهودی نشین ثمره ی تلاش های سیاسی و تبلیغاتی صهیونیسم حول محور پوگروم ها در روسیه (مبتنی بر مظلوم نمایی قوم یهود) با حمایت سرمایه سالاران یهودی، چون روچیلد و موشه مونتیه فیوری بود.

## دریفوس در فرانسه

جریان دیگری که پس از ماجرای پوگروم ها در روسیه، حول محور مظلوم نمایی برای یهود، افکار و احساسات عمومی در اروپا، به خصوص فرانسه را به نفع صهیونیسم و آرمان های صهیونیستی تحریک کرد و برانگیخت، ماجرای دریفوس بود. داستان رمز آلود دستگیری، محاکمه و تبعید یک افسر یهودی فرانسه به جرم جاسوسی برای آلمان در سال ۱۸۹۴ میلادی. این افسر یهودی پس از محاکمه به حبس ابد و تبعید در جزیره ی شیطان محکوم شد و سپس با دخالت افراد و کانون های ذی نفوذ یهود در فراسه از یک سو و تبلیغات سیاسی بسیار گسترده و همه جانبه ی مطبوعات و نویسندگان یهودی، از قبیل «امیل زولا» و یا وابسته به آن ها از سوی دیگر؛ ماجرا به نفع دریفوس سمت و سو پیدا کرد و خاتمه یافت. به طوری که در سال ۱۹۰۶ میلادی دوازده سال پس از بازداشت حکم برائت دریفوس رسماً صادر و چندی بعد مورد تشویق قرار گرفت و با عنوان شوالیه به دریافت نشان «لژیون دونور» نایل آمد و درجه ی نظامی او نیز ارتقا یافت.

## جنگ جهانی اول و دوم

تکاپوی پیش گفته در اروپا به ویژه روسیه و فرانسه با همه ی عمق و ابعادش، نتوانست رویای رهبران صهیونیسم را جامه ی عمل بپوشاند و آرزوی انتقال یهودی ها و اسکان آن را در فلسطین برای برپایی دولت یهود محقق سازد. بنابراین حربه ای بزرگتر و کاراتر لازم بود تا همه چیز را به نفع صهیونیسم دگرگون کند.

## جنگ اول

خسونت، کشتار و برافروختن آتش جنگ از اجزای لاینفک صهیونیسم در مسیر آرمان مورد نظر بود. تئودور هرتسل در خاطرات خصوصی و محرمانه ی خود به این اصل تاکید کرده بود که فشار نظامی عنصری لازم در استراتژی صهیونیسم است. اگر چه او در جلسات عمومی با پنهان کاری تمام سعی در مخفی نگه داشتن این اندیشه داشت اما خاطرات او که سال ها پس از مرگش در سال ۱۹۰۴م. منتشر شد، اسرار بزرگی را آشکار ساخت. این اسرار چیزی نبود جز طرح جنگ جدید و فراگیری در اروپا که نه تنها ضرری برای صهیونیسم در بر نداشت بلکه در پیشبرد برنامه ها و تحقق آرمان آن بسیار ضروری بود و نقش اساسی داشت. چنین بود که رویداد بزرگی به نام جنگ جهانی اول برپا شد و همان گونه که هرتسل خبر داده بود یهودیان نه فقط آتش افروز جنگ بودند بلکه بیش تر از روسای کشورهای درگیر جنگ درباره ی مدت تقریبی استمرار و یا پایان آن اطلاع داشتند.

به نوشته ی آلن جان پرسویل تیلر تاریخ نگار انگلیسی: «مورخان هنوز هم درباره ی علت های جنگ جهانی اول چون و چرا می کنند، اما به پاسخ های آسانی دست نیافته اند. چه کسی طرح آن را ریخته بود؟ آیا اصلا کسی آن را طرح ریزی کرده بود؟»

ناهوم سوکولو یکی از رهبران برجسته و مشهور سازمان جهانی صهیونیسم درباره ی جنگ جهانی اول تعبیری شگفت انگیز دارد: «سال ۱۹۱۴ نقطه عطف مهمی در تاریخ معاصر به شمار خواهد رفت. سال آغازها و پایان ها. بشریت دورانی را پشت سر گذاشته و وارد دوران تازه ای شد که در آن هر آن چه قدیمی بود از میان رفته بود و همه چیز می بایست نو شود. جنگ اروپایی که از دیرباز درباره ی آن پیش گویی می کردند و از آن وحشت داشتند، اما هرگز جدا در انتظارش نبودند، بالاخره از راه رسید.»

به اعتراف منابع صهیونیستی؛ «بلافاصله پس از آغاز جنگ رهبران صهیونیستی در انگلیس تلاش کردند تا با کسانی که نسبت به آرمان آن ها بی تفاوت و یا به اصطلاح ضد صهیونیست بودند بدون دست کشیدن از اصول صهیونیسم زمینه ی همکاری و توهم را در جهت تدوین یک طرح عملی در فلسطین فراهم کنند.» به این ترتیب کمیته ای مرکب از سران صهیونیستی از جمله دکتر گاستر، دکتر وایزمن، هربرت بنتویچ، جوزف کوئن و ناهوم سوکولو در اواخر سال ۱۹۱۶ طرح مقدماتی برنامه ی صهیونیستی (برای اشغال فلسطین) را تدوین کرد.

جنگ جهانی اول بهترین موقعیت و فرصت را برای تحقق اهداف صهیونیسم مهیا ساخت. از دیدگاه رهبران صهیونیستی؛ «مساله ی صهیونیسم، با آغاز جنگ اهمیت پیدا کرد» و «در این مقطع زمانی صهیونیسم به یک واقعیت تبدیل شد.»

با فروپاشی امپراتوری تزاری در روسیه یکی از اهداف و برنامه های صهیونیستی محقق شد و این یکی از دستاوردهای جنگ جهانی اول بود. در تاریخ نگاری صهیونیستی این رویداد نقطه ی عطف بسیار مهم در استراتژی صهیونیسم محسوب می شود. به نوشته ی ناهوم سوکولو؛ «سرنوشتی حکومت تزاری در روسیه بی تردید یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ جهان است. روسیه به دوران انقلابی پای نهاد که ظاهرا تمامی مواهب حق و آزادی را با خود به ارمغان می آورد. محدودیت هایی که در مورد ملیت ها و اقوام (یعنی یهود) اعمال می شد از میان برداشته شد. انقلاب روسیه نه تنها صهیونیسم را نابود نکرد بلکه این آزادی جدید انگیزشی شدید به این جنبش را اعطا کرد. در مسکو یک کمیته ی صهیونیستی منطقه ای تاسیس شد که بسیاری از استان ها را در بر می گرفت.» همایش ها و تظاهرات گسترده ای در بسیاری از مناطق روسیه در مسیر آرمان صهیونیسم و برپایی دولت یهودی برگزار شد. این قبیل تحرکات در بسیاری از مناطق جهان، به ویژه امریکا و اروپا از ابتدای جنگ آغاز شد و به تدریج افزایش یافت و گسترش پیدا کرد. در انگلستان بسیاری از شهر ها تحت تاثیر فعالیت های صهیونیستی بود. لندن نه فقط مرکز مالی و پولی بلکه پایتخت سیاسی و کعبه ی آمال صهیونیسم بود.

با این همه دربار و دولت انگلیس نقش بسیار اساسی در مسیر استراتژی صهیونیسم بر عهده داشت و ایفا می کرد. حییم وایزمن یکی از رهبران مقیم انگلیس طی سخنانی در همایش صهیونیستی لندن در ۲۰ مه ۱۹۱۷ با اشاره به اهمیت جنگ جهانی اول در سرنوشت یهودیان جهان و آرمان صهیونیسم افزود: «اگر چه تاسیس کشور یهودی نشین در فلسطین هدف غایی ما و هدف اصلی تلاش های صهیونیستی است، اما راه دستیابی به هدف در گرو یک رشته مراحل واسطه قرار دارد. یکی از این مراحل واسطه که من امیدوارم بر اثر این جنگ به وجود آید، حمایت کشور قدرتمندی همچون انگلیس از کشور بر حق (یهود در) فلسطین است. یهودیان در زیر بال و پر چنین قدرتی می توانند رشد کنند و تشکیلات اداری خود را... تاسیس و برنامه ی صهیونیستی را اجرا کنند. من مجازم تا در این همایش اعلام کنم که حکومت اعیحضرت پادشاه انگلیس آماده است تا از برنامه های ما حمایت کند. این نکته را نیز باید اضافه کنم که انگلیس با هماهنگی قدرت های متفق به حمایت از ما برخواهد خواست.» وارد کردن و وادار ساختن آمریکا به جنگ بخش تکمیلی سناریوی صهیونیستی بود که از سوی سازمان جهانی صهیونیسم و بعضی کانونها و اشخاص ذی نفوذ یهودی از جمله برنارد باروخ و دانیال روفو اسحاق اجرا و عملی شد و چرخه ی جنگ به طور کامل به نفع صهیونیسم سرعت گرفت.

جنگ جهانی اول چندین بار به دستور سرمایه داران بزرگ بین المللی (آتش افروزان اصلی و پشت پرده ی جنگ) به تعویق افتاده بود. زیرا اگر این جنگ پیش از موعد مقرر شروع می شد، کشورهایی که مورد نظر آن ها بودند درگیر آن نمی شدند. از این رو صاحبان طلا، یعنی اربابان جهان ناچار شدند چندین بار شور و هیجان نظامی را که تبلیغات خود آن ها برانگیخته بود فرو بنشانند.

این قبیل افراد با نفوذ، حلقه ی وصل انگلستان و امریکا بودند. بنابراین درست زمانی که متفقین تحت فشار فوق العاده قرار گرفتند و با پیشروی آلمانی ها در فرانسه، روسیه، دریای سیاه، لهستان و آلبانی در سمت شرق به طور جدی احساس خطر کردند آن ها آمریکا را به نفع متفقین به جنگ کشاندند و کفه ی جنگ را به نفع متفقین سنگین کردند.

فلسطین از سوی ارتش انگلیس به فرماندهی یک ژنرال یهودی به نام «آلبنی» اشغال شد و اعلامیه ی «بالفور» از سوی وزیر امور خارجه وقت بریتانیای کبیر در نوامبر ۱۹۱۷ مبنی بر اعلام موافقت حکومت پادشاهی انگلیس با ایجاد کانون ملی یهود در فلسطین صادر و امپراتوری عثمانی نیز متلاشی گردید. لایحه ی قیومت فلسطین از سوی تعدادی صهیونیست تدوین و موافقت قدرت های وقت به ویژه آمریکا نیز جلب شد. جامعه ی اتفاق ملل که خود ماحصل جنگ جهانی اول بود، برای قانونی نمایش دادن قضیه، لایحه ی مزبور را تصویب کرد. سرهربرت سموئیل یهودی که پیش از این وزیر کشور کابینه ی بریتانیا بود، به عنوان کمیسر عالی یا فرماندار کل به سرپرستی حکومت فلسطین منصوب و به آن سامانه روانه شد تا مقدمات انتقال و اسکان یهودی ها را در فلسطین برای ایجاد دولت یهودی آماده کند. همه ی زمینه ها و شرایط برای تحقق آرمان صهیونیسم مبنی بر ایجاد دولت یهودی در فلسطین آماده می شد. مشکل و مانع عمده ی رهبران صهیونیسم و قدرت های جهانی حامی آن ها به ویژه انگلستان و آمریکا این بود که علیرغم شعارهای صهیونیستی: «فلسطین، سرزمین بی مردم در انتظار مردم بی سرزمین»، مردم اصیل فلسطین و صاحبان و ساکنان اصلی آن که قرون متمادی در آن سرزمین سکونت و ریشه ی تاریخی داشتند، در مقابل کوچ نشینان یهود و مهاجمان اشغالگر صهیونیستی به مقاومت دفاع جانانه از خانه و سرزمین خود برخاستند. عکس العمل شجاعانه و نبرد قهرمانانه و خونین مردم فلسطین در مقابل مهاجمان، مانع پیشروی رهبران و پیشقراولان صهیونیسم شد. مقاومت تاریخی فلسطینیان چرخه ی تکاپوی صهیونی مبنی بر انتقال و اسکان یهودی های اطراف و اکناف جهان در فلسطین را بسیار کند کرده بود. حضور و مقاومت فلسطینیان نه فقط موجب سلب انگیزه ی یهودی ها برای رفتن به فلسطین شد بلکه بسیاری از آن ها، چه آن تعدادی که در کشورهای اسلامی در پناه و سایه ی رحمت و رافت مسلمین، در آرامش و آسودگی زندگی می کردند و چه آن ها که در اروپا و آمریکا در اوج رفاه و امکانات و آزادی قرار داشتند، هیچ کدام میل و علاقه ای برای دل کندن از موقعیت و محیط زیست خویش به مقصود رفتن به فلسطین، از خود نشان نمی دادند.

بنابراین، باید وضعیت و شرایط جدیدی پیش می آمد که موانع موجود را از سر راه برمی داشت. علاوه بر این از سوی دیگر در این دوران، به دلیل برتری طلبی و قدرت مداری انحصاری یهودی ها فضای عمومی اروپا را موجی از انزجار و تنفر علیه یهود فرا گرفته بود. بر اثر شرایط سیاسی و فکری حاکم بر آلمان نیز این امواج به طور روز افزون گسترش و افزایش می یافت. چنین شرایط و فضایی کاملاً در جهت عکس برنامه ها و اهداف رهبران صهیونیسم و کانون های قدرتمند و ذی نفوذ یهودی بود. طرح برپایی جنگ جهانی دوم بهترین و مناسبترین گزینه برای تغییر اوضاع جهانی (چه در میان یهودی ها و چه در جوامع غیر یهودی)، در مسیر استراتژی صهیونیسم بود. در خلال سال های بین جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م.) تا شروع جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ م.) سلطه ی مالی و نفوذ سیاسی یهود به طور سهمناکی افزایش یافته بود. آلمان تا مدت ها پیش از جنگ اول، صحنه ی تاخت و تاز آن ها بود. سیطره ی یهود در آمریکا، انگلستان و فرانسه واضح و بدیهی بود. همان کسانی که طراح و برنامه ریز اولین جنگ جهانی بودند، مشغول تهیه ی نقشه ی جنگ دوم و تدارک برنامه های آن شدند.



## چرا آلمان؟

جنگ سالاران یهودی، در پس پرده، شرایط و اوضاع را لحظه به لحظه ارزیابی و موقعیت ها را بررسی می کردند تا آن گاه همه ی شرایط مهیا شد. البته فضای تنفر و انزجار از یهود در اروپای تحت سلطه مشهود بود. سران و رهبران صهیونیسم، آلمان نازی و در راس آن هیتلر و دستگاه رایش سوم را منشا و عامل این بیزاری و نفرت در میان مردم آلمان و بلکه کل اروپا قلمداد و معرفی می کردند. طی معاهده ی «ورسای»، پس از جنگ جهانی اول، در سال ۱۹۱۹ م. بخش هایی از مناطق متعلق به آلمان به کشور تازه تاسیس لهستان واگذار شده بود. علاوه بر این به آلمان تحمیل کردند که ۱۳۲ میلیارد مارک طلا به عنوان خسارت به طرف مقابل بپردازد. آلمانی ها نسبت به این معاهده که از جمله نتایج و پیامدهای جنگ اول و دست پخت سرمایه داران یهودی بود به شدت معترض و منزجر بودند.

تقریباً همه ی مردم آلمان بر این باور بودند که در پیمان ورسای ۱۹۱۹ با کشورشان رفتاری ناعادلانه شده است. پیمان صلح را به این کشور تحمیل کردند. آلمان ناگزیر شد غرامت بپردازد، اجباراً خلع سلاح گردید، بخشی از خاکش از دست رفت و بخش های دیگر آن به اشغال متفقین در آمد و غرور ملیشان از بین رفت. تقریباً همه ی مردم آلمان خواستار بر هم زدن پیمان ورسای بودند.

آلمان که در نخستین سال های دهه ی ۱۹۳۰ هنوز زیر فشار پیمان ورسای دست و پا می زد به ناچار از صلاح اقتصادی بهره برداری کرد و به این ترتیب بر شدت جدایی خود از جهان با «اوتارکی» که رویدادها بر این کشور تحمیل کرده بودند افزود. زمامداران آلمان در ابتدا با بی میلی دست به این کار زدند. در ژانویه ی ۱۹۳۳ که هیتلر به زمامداری آلمان رسید، اوتارکی را به عنوان خیر مطلق پذیرفت. اوتارکی راه نیرومند کردن آلمان برای دست یافتن به پیروزی های سیاسی بود. با این سیاست توازن قدرت به هم خورده بود. آلمان بر اروپا سایه افکنده بود و ژاپن نیز بر خاور دور.

بعضی نویسندگان و محققان مستقل عقیده دارند؛ هیتلر تنها عاملی نبود که جامعه ی جهانی یهود از آن متنفر باشد. آنان بیش از هیتلر از حرکت هایی می ترسیدند که راه را برای یک فهم و درک جدید در میان ملت های اروپا باز می کرد. هدف اصلی و عمده ی یهود این بود که این دیدگاه، فهم و تمایلات جدید را بی اعتبار سازد و آن ها را در چشم بقیه ی جهان منفور نماید.

شواهد و دلایل قطعی در دست است که آلمانی ها بیش ترین کوشش خود را به کار می بردند تا بین نخبگان و برگزیدگان اروپا نوعی همکاری و مشارکت فکری ایجاد نمایند. آنان اعتقاد داشتند اگر توده های عظیم اروپا از زیر بار استثمار و بهره کشی نظام سرمایه داری تحت سیطره ی یهود خلاص شوند، در آن صورت برای مدتی طولانی صلح برقرار خواهد شد. نخبگان فکری جامعه ی آلمان امیدوار بودند بدین ترتیب به صلح و همکاری در بین کشورهای همسایه آلمان دست یابند.

این یک اروپای جدید در حال ساخته شدن بود و دقیقاً همان چیزی که جامعه ی جهانی یهود، باید با هر قیمتی هر چند به بهای به خاک کشاندن تمدن مسیحی اروپا از ایجاد آن جلوگیری می کرد. زیرا اگر انجام چنین طرح و نقشه ای توفیق می یافت از آن پس کشورهای اروپایی یکی پس از دیگری، از سلطه ی یهود خارج می شد.

در آن سال های قبل از شروع جنگ افکار عمومی اروپا به تدریج نسبت به این واقعیت وقوف پیدا می کرد که نه فقط رسانه های خبری و مطبوعاتی، بنگاه های انتشاراتی، مراکز تولید فیلم، بلکه موسسات بزرگ صنعتی، تولیدی، تجاری و بانک ها در آمریکا و اروپا تحت سلطه ی یهودی ها قرار گرفته است. از نظر سازمان ها و کانون های قدرتمند و ذی نفوذ یهود، بخش عمده ی این آگاهی و اطلاع رسانی از ناحیه ی آلمان هیتلری بود. این روند در اروپا به هیچ وجه به نفع سرمایه سالاران یهودی نبود و باید هر چه زودتر فضای فکری نه اروپا و جهان غرب بلکه دنیا تغییر پیدا می کرد.

«بدین ترتیب بود که یهودیان با تحریف مفاهیم نژادی انحصارگرایانه ی قوم یهود چنین وانمود کردند که آلمانی ها تنها گروهی هستند که مدعی برتری نژاد قوم خود (ژرمن یا در واقع نژاد آریایی) بر سایر ملل و اقوام دنیا می باشند. آنان به مخدوش ساختن تئوری نژاد پرداخته و این مطلب را در آن جا دادند که آلمان می خواهد دنیا را فتح کند.»

آلمانی ها به اشکال مختلف تلاش کردند تا جلوی این قبیل تبلیغات یهودی را بگیرند و واقعیت را آشکار و برای افکار عمومی جهان بر ملا کنند اما به دلیل سیطره ی یهودی ها بر رسانه های گروهی جهان تنهایی قادر به این کار نبودند.

مسموم ساختن اذهان در مقیاس بسیار وسیع و به طور غول آسا در سطح همه ی جهان اجرا می شد. هنگامی هم که دولت آلمان سعی کرد جلوی این مسائل کذب را در داخل کشور بگیرد بلافاصله به ظلم و استبداد و دیکتاتوری متهم شد.

همه ی این ها، زمینه های مساعد و بهانه های مناسبی بودند تا توپ جنگ در زمین آلمان ها انداخته شود. اردوگاه جنگ افروزان متشکل از سرمایه داران، سازمان های قدرتمند و اشخاص متنفذ یهودی، به طور نیمه آشکار در اروپا و آمریکا برپا شده بود. به طوری که نوشته اند: در خلال سال های پایانی دهه ی ۱۹۳۰ اردوگاه طرفدار و متمایل به جنگ عملا در اروپا وجود نداشت، بلکه در سوی دیگر افراد جنگ طلب مخالف آلمان، در آمریکا، انگلستان و فرانسه به شدت در تکاپو بودند.

«حزب جنگ» خواهان نبردی دمکراتیک بود و به این خواسته ی خود نیز دست یافت. تمامی یهودی های سازمان یافته ی اروپایی و امریکایی و موارد معدودی از استثناهای در خور توجه در میان این جنگ جویان، مشخص و متمایز بود.

بی تردید تاریخ رسمی جنگ جهانی دوم با دروغ ها و تحریفات فراوان مخلوط و همراه شده است. هم درباره ی زمان شروع جنگ و هم در خصوص آغازگر جنگ، حرف های ناگفته و اسناد منتشر نشده ی معتبری وجود دارد. واقعیت آن است که جنگ جهانی دوم از سوی همان صاحبان طلا آغاز شد که جنگ جهانی اول بر پا شده بود. اسناد و مدارک تاریخی معتبر نشان می دهد که آلمان، ایتالیا و ژاپن صرف نظر از امکانات و قلمرو محدود، در مقایسه با چهار غول بزرگ جهان، یعنی ایالات متحده ی آمریکا، امپراتوری بریتانیا، فرانسه با تمام مستعمراتش و اتحاد جماهیری سوسیالیستی شوروی بسیار کوچک و ناچیز و به قول بعضی نویسندگان و محققان غربی: «به منزله ی کوتوله هایی صرف» به حساب می آمدند. امروز چه کسی به طور جدی می تواند آن گونه که در دادگاه نورنبرگ در سرزمین های مغلوب، از سوی فاتحین جنگ ادعا شده باور کند که این «سه کوتوله ی» مورد اشاره در خلال دهه ی ۱۹۳۰ میلادی به طور عمدی و آگاهانه در پی تحریک و برافروختن آتش جنگ جهانی بودند؟

## جنگ افروزان در انگلستان

همان گونه که قبل از جنگ جهانی اول افرادی چون برنارد باروخ یهودی از وقوع آن خبر داده بودند و هم او بعدها با نفوذ خود و یاری کسانی چون دانیال روفو اسحاق توانست آمریکا و رئیس جمهور آن کشور را درگیر جنگ کند، در جنگ جهانی دوم نیز اشخاصی چون هوربلیشای یهودی مغربی تبار، وزیر جنگ وقت انگلستان از ماه ها قبل، با پیشگویی! در انتظار چنین حادثه ای بود. او در مارس ۱۹۳۹ میلادی، یعنی حدود شش ماه قبل از آغاز رسمی جنگ، با طراحی و ارائه ی نقشه ای به پارلمان انگلستان، آمادگی نظامی انگلیس را برای جنگ بزرگ و اعزام ۱۹ لشکر جنگی، اعلام و با افتخار و غرور تمام از آن یاد کرد. گزارشات و اظهارات هوربلیشای یهودی وزیر جنگ انگلستان، برای بسیاری از نمایندگان پارلمان شگفت آور و سوال انگیز بود؛ زیرا نه صحبت جنگ بود و نه زمزمه ای در این باره. وزیر جنگ یهودی انگلستان همه چیز را پیش بینی کرده بود. او با تغییر بسیاری از فرماندهان و روسای عالی رتبه ی ارتش انگلیس، هم کیشان و دوستان یهودی خود را جایگزین آن ها کرد. بسیاری از مقامات بلند پایه ی ارتش از جمله سرسیریل دورل رئیس ستاد ارتش با برخی از اقدامات و تمهیدات مرموز وادار به استعفا شد. در راس تجهیزات نظامی یک یهودی به نام مونتاک و در راس پشتیبانی قوا و قشون نظامی، یکی از دوستان یهودی به نام ایزیدور سالمن (سلیمان) منصوب شد.

نیروی هوایی و هواپیماهای جنگنده تحت ریاست و اداره ی سامسون یهودی در آمد. تحرکات بی سابقه ی هوربلیشا وزیر جنگ به قدری مایه ی تعجب مردم و بسیاری از مقامات دولتی و نمایندگان مجلس انگلستان شد که فوری او را استیضاح کردند. او با انواع حیل و ترفندها، مجددا با کسب رای اعتماد به کار خود ادامه داد. او حتی چرچیل را تحت تاثیر و اراده ی خود قرار داده بود. در فرانسه نیز وضعیت چندان تفاوتی با انگلستان نداشت. جالب تر این که در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز چنین اوضاعی حاکم بود. به طوری که تعدادی از فرماندهان کل ارتش سرخ و روسای نیروهای پلیس و افسران بلند پایه، یهودی بودند و یهودی تبار. ایالات متحده ی آمریکا نیز وضعیت بهتری نداشت. به خصوص این که در آن کشور شرایط و موقعیت «گذار» ساری و جاری بود. یعنی مرکزیت جهانی صهیونیسم در حال انتقال از انگلستان به آمریکا بود. بنابراین، اوضاع آمریکا بیش از بقیه تحت نفوذ کانون های قدرت پس پرده قرار داشت. برپاکندگان اردوگاه های پنهان جنگ در فرانسه و انگلستان با لحظه شماری منتظر فرصت بودند.

## تهاجم مرموز

در ۳۰ مارس ۱۹۳۹، حدود پنج ماه قبل از آغاز جنگ چمبرلن ضمانت نامه ای به لهستان فرستاد. کلنل یوزف بک وزیر امور خارجه ی لهستان این تضمین را پذیرفت. تضمینی که انگلستان به لهستان داد مستقیما به جنگ در اروپا انجامید. هیتلر صرف نظر از ترس، خشمگین نیز شد. یقینا لهستانی ها فکر می کردند که قدرت های غربی تضمینی را که داده اند محترم خواهند شمرد و در این صورت پیروزی باز هم از آنان خواهد بود. این انگلستان و فرانسه بودند که به این توهم لهستانی ها پر و بال دادند. از این رو دولتمردان انگلیسی و فرانسوی لهستان را به عمد به فاجعه کشاندند.

از سوی دیگر، هم هیتلر و هم زمامداران ژاپن؛ جدا از ریختن طرح یک جنگ جهانی که غالباً به آن متهمشان می کنند یقین داشتند که جنگ جهانی آن ها را به خاک سیاه خواهد نشاند. هم هیتلر و هم ژاپنی ها در نظر داشتند بدون جنگی تمام عیار به یک رشته منافع کوچک دست یابند. آن ها واقعا به بی میلی قدرت های جهانی در اقدام به جنگ امید بسته بودند.

این در حالی بود که جنگ سالاران پشت پرده به گونه ای دیگر می اندیشیدند و برنامه ریزی می کردند. در همین وضعیت و شرایط بود که دست هایی نامرئی از آستین بیرون آمد و تهاجم و تجاوز مرموزی از داخل خاک لهستان علیه آلمان در منطقه ی مرزی «گلیویتز» در ساعات اولیه ی بامداد ۳۱ اوت ۱۹۳۹ آغاز شد که بر اثر آن هزاران آلمانی به طرز وحشتناکی به خاک و خون کشیده شدند. همه منتظر پاسخ هیتلر بودند؛ زیرا او در شرایطی قرار گرفته بود که ناگزیر به دفاع و مقابله به مثل بود. همه ی نقشه ها طبق برنامه اجرا می شد.

هیتلر در پاسخ به غرور ملی آلمانی ها و در جهت حراست از تمامیت و امنیت کشور، در رایشتاگ برای پاسخ گویی به آتش دشمن اعلام آمادگی کرد. قوای آلمانی در روز ۳۱ سپتامبر ۱۹۳۹ وارد خاک لهستان شدند و به همین بهانه آغاز جنگ به نام او ثبت و ضبط شد. فرانسه و انگلستان در حال انتظار به فاصله ی کمتر از دو روز در سوم سپتامبر، به بهانه ی تعهد و پیمان دفاعی با لهستان به آلمان اعلان جنگ دادند. درباره ی آمادگی قبلی انگلستان و فرانسه برای جنگ این نکته ی شگفت انگیز، کافی است که در انگلستان طی چند روز، دو میلیون نفر زن و کودک و سالخورده را از مناطقی که گمان می رفت در خطر حملات هوایی قرار دارند به مناطق امن بردند. فرانسوی ها نیز ظرف همین مدت، ۱۱۰ لشکر، ۳۲۸۶ تانک و ۱۶۰۰ توپ آماده کردند.

## آمریکا وارد می شود

از نظر برپاکندگان جنگ زمینه برای ورود آمریکا و شوروی (علی رغم تفاوت دیدگاه ها و ساختار نظامی و سیاسی آن دو کشور) فراهم بود. روزولت رئیس جمهور وقت آمریکا اگر چه دارای تبار یهودی بود اما از نظر آگاهان به اسرار پشت پرده ی کاخ سفید، این برنارد باروخ یهودی بود که او را اداره می کرد و به طور غیر رسمی رئیس جمهور بود. افراد دیگری چون؛ قاضی سموئیل روزمن، هانری مورگنتهو سینیور، قاضی بنیامین ن. کاردوزو، فلیکس فرانکفورتر، آلبرت انیشتین و اینهایمر از جمله یهودیانی بودند که مشاوران غیر رسمی رئیس جمهور در حوزه های مختلف و همه خواهان ورود آمریکا به جنگ بودند، آن هم علی رغم مخالفت ۸۳ درصد مردم آمریکا.

ناگفته نماند که از میان ۷۲ نفر از مشاوران روزولت ۵۳ نفرشان یهودی بودند. فرانکلین روزولت علی رغم بی طرفی ایالات متحده در جنگ دوم به طور مرموزی قدرت های محور را به حمله تحریک می کرد. او بدون تصویب کنگره ۵۰ ناوچه به بریتانیا داد. روزولت همچنین صد ها میلیون گلوله مهمات برای بریتانیا فرستاد و به کشتی های آمریکایی دستور داد که وارد مناطق جنگی شوند و حتی مهمات زیردریایی آلمان را متصرف شدند، اما آلمانی ها از انقامجیری اجتناب می کردند زیرا می دانستند آن چنان که در سال های

۱۹۱۷ شاهد آن بودند ورود آمریکا به جنگ همه چیز را به ضرر آن ها دگرگون خواهد ساخت. فرانکلین روزولت همانند وودرو ویلسون، مبنای مبارزات انتخاباتی دور دوم خود را بر تعهد به عدم ورود آمریکا به جنگ می گذاشت و حتی در یک سخنرانی در ۳۰ اکتبر ۱۹۴۰ به صراحت خطاب به مردم این کشور اعلام کرد:

«من قبلا این را گفته ام اما دوباره و دوباره آن را خواهم گفت: پسران شما قرار نیست که به هیچ جنگی در خارج ایالات متحده فرستاده شوند» علاوه بر این، مطابق نظر خواهی انجام شده توسط موسسه گالوپ، ۸۳ درصد مردم آمریکا مخالف شرکت این کشور در جنگ اروپا بودند. با این حال همان جریان قدرتمند ذی نفوذ که جنگ منافع آن ها را تامین می کرد با تمام تکاپو در صدد برآمدن تا آمریکا را وارد جنگ کنند. در سال ۱۹۴۰ در سفارت آمریکا در لندن کارمند مسئول رمز به نام تیلر کنت رمز پیام های محرمانه ای را بین چرچیل و روزولت کشف کرد که از تصمیم روزولت برای شرکت دادن ایالات متحده در جنگ حکایت می کرد. کنت تلاش کرد که بخشی از سند را مخفیانه به خارج از سفارت منتقل کند به این امید که زنگ خطر را برای مردم آمریکا به صدا در آورد، اما او دستگیر شد و در طول مدت جنگ در یکی از زندان های بریتانیا محبوس ماند. چندی بعد از دستگیری کنت نزدیکترین مشاور روزولت، هری هاپکینز که رابطه ای بسیار سری با رئیس جمهور آمریکا داشت و در کاخ سفید زندگی می کرد در ژانویه ی ۱۹۴۱ به ملاقات وینستون چرچیل رفت و گفت: «رئیس جمهور تصمیم گرفته است که ما با هم برنده ی جنگ باشیم. مبدا در این مورد دچار اشتباه شوی. او مرا به این جا فرستاده است تا به شما بگویم با هر قیمتی و با هر هزینه ای شما را تا پایان کار همراهی خواهد کرد و مهم نیست چه برایش در این راه پیش آید.»

در شوروی، ساختار حاکمیت بر خلاف آمریکای کاپیتالیستی، کمونیستی بود اما میزان حضور و نفوذ یهودی ها در کرملین فصل مشترکی میان این دو بود که در پس پرده همه ی تدابیر و تصمیمات را اتخاذ می کرد.

## شوروی در جنگ

تبلیغات و شعارهای فریبنده ی کمونیستی مبنی بر «آزادی خلق» و «حکومت کارگران» طی حدود نود سال گذشته این واقعیت را در هاله ای از اسرار نگه داشته است که در کمیته ی مرکزی حزب کمونیست از پنجاه و نه نفر عضو اصلی، پنجاه و شش نفر یعنی نود و پنج درصد آن ها یهودی بودند و برخی دیگر مثل ژوزف استالین اگر چه خود به ظاهر یهودی نبودند اما دارای همسر یهودی بودند. در سال ۱۹۳۶ میلادی یعنی زمان پاکسازی و جابجایی عظیم قومی و نژادی در مناطق مختلف شوروی از مجموعه ی جمهوری های شوروی، از میان چهل و نه نفری که همگی سمت دبیر کلی حزب کمونیست را به عهده داشتند، چهل و یک نفر یهودی بودند. بر پایه ی برخی آمارها چندین سال قبل از آغاز جنگ جهانی دوم (یعنی حدود سال ۱۹۳۳) از میان پانصد و سه نفر حکام ولایات و سرحدات جماهیر شوروی، چهارصد و شش نفر آن ها یهودی بودند.

همچنین از میان بیست و سه نفر مقامات محلی مسکو فقط چهار نفر غیر یهودی و بقیه یعنی نوزده نفر یهودی بودند. همچنین در سال ۱۹۴۱، یعنی در خلال جنگ جهانی دوم، مقامات و فرماندهان ارتشهای اروپایی هنگام گذر از مرزهای شوروی با مشاهده ی چنین واقعیت ها و مواردی نسبت به ماهیت یهودی حکومت شوروی دچار شوک می شدند. از مرز لهستان به این طرف در تمام ولایات تا ایتالیانگرای یهودی ها به طور انحصاری رهبری و اداره ی شهرها را در دست داشتند. کمیسرهای مسئول مزارع اشتراکی و فرماندهان نیروهای پلیس عمدتاً یهودی بودند. تمام فرماندهان و افسران پلیس مخفی و مقامات رهبری شوروی که توسط آلمانی ها دستگیر می شدند عمدتاً به این قوم تعلق داشتند.

با استناد به این واقعیت ها به خوبی می توان استدلال کرد که چرا فرانسه و انگلستان در روز سوم سپتامبر ۱۹۳۹ یعنی کمتر از دو روز بعد از عکس العمل آلمان هیتلری به بهانه پیمان دفاعی یا مرزی با لهستان، به آلمان اعلان جنگ دادند، اما وقتی اتحاد جماهیری سوسیالیستی شوروی در هفدهم سپتامبر ۱۹۳۹ یعنی دو هفته بعد، به لهستان تجاوز نمود و بخش وسیعی از خاک آن کشور را به اشغال خود درآورد و کشتار فراوانی مرتکب شد، این دو کشور نه تنها سکوت کردند بلکه با اقدامات روس ها همراهی کرده و موافقت نشان دادند و حتی روس ها در جهت مشترک متفقین، هم پیمان انگلستان، فرانسه و آمریکا به نبرد ادامه دادند. همکاری و همسویی آمریکا و شوروی در خلال جنگ به حدی بود که ایالات متحده بیش از ۱۱ میلیارد دلار کمک به صورت وام و اجاره در اختیار اتحاد جماهیر شوروی گذاشت. تحت پوشش «وام و اجاره» شوروی ۱۴۰۰۰ هواپیما، تقریباً نیم میلیون دستگاه تانک، کامیون و سایر وسایط نقلیه و بیش از ۴۰۰ کشتی جنگی دریافت کرد. بدون تزریق این همه وسایل و اجناس، توانایی روس ها در پس زدن ارتش آلمان از خاکشان مورد تردید است. همه ی این کمک ها زیر نظر مشاور ارشد فرانکلین روزولت، هری هاپکینز انجام می شد. پس از جنگ دو کمیسیون متشکل از اعضای کنگره به بررسی اسناد و مدارکی پرداختند که حاکی از آن بود؛ وی مواد هسته ای و نقشه های سرقت شده بمب اتمی نیز به روس ها داده است.

در آن سوی درگیری آدولف هیتلر به صراحت اعلام کرد که بانکداران و سرمایه داران یهودی در عرصه ی جهانی، آتش افروز اصلی جنگ جهانی دوم هستند. او با اشاره به سلطه ی انحصاری یهود بر مطبوعات، سینما، تبلیغات رادیویی، تئاتر، ادبیات و نیز اقتصاد اروپا، شگردها و اهرم های قدرت آنان را برای تعقیب یک کارزار ایدئولوژی در بعضی کشورهای جهان و رمز موفقیت آن ها را در ایجاد یک کشمکش و درگیری جهانی کاملاً پوچ اما سودمند برای منافع یهود بین الملل آشکار و افشا کرد. او در سخنرانی ۳۰ ژانویه ۱۹۳۹ در رایشتاگ ضمن هشدار به جنگ افروزان افزود:

«اگر محافل مالی بین المللی یهودی در داخل و خارج اروپا می بایست موفق شوند مردمان را به یک جنگ جهانی دیگر بکشانند، نتیجه ی آن نه بلشویک سازی کره ی زمین و به همراه آن پیروزی یهودیت (همانند جنگ اول)، بلکه نابودی خود آن ها در اروپا خواهد بود... زیرا دوره ای که مردمان غیر یهودی، بی دفاع تسلیم تبلیغات آن ها می شدند گذشته است.»

اسناد و منابع تاریخی مربوط به جنگ جهانی دوم حکایت از آن دارند که مردم آلمان و مقامات بلند پایه آن کشور هیچ گونه تمایل و علاقه ای برای چنین جنگی نداشتند. برای نمونه به دنبال شکست لهستان، هیتلر در ششم اکتبر ۱۹۳۹ (یعنی ۳۴ روز پس از شروع

رسمی جنگ) در پارلمان آلمان اعلام کرد که مشتاق برقراری صلح است. هیتلر در این سخنرانی به صراحت گفت که نسبت به فرانسه هیچ ادعایی ندارد و با انگلستان نیز خواهان روابط دوستانه است. او همچنین اظهار داشت از هر کنفرانسی برای بحث و مذاکره استقبال خواهد کرد. دولت های انگلستان و فرانسه پس از اندکی درنگ، پیشنهاد هیتلر را عملاً رد کردند.

چندی بعد هیتلر نماینده ی مخصوص خود را برای مذاکره و ارایه ی پیشنهاد صلح نزد انگلیسی ها فرستاد. تاریخ نگاران از این رویداد به عنوان یک واقعه ی بسیار شگفت انگیزی یاد کرده اند که رشته وقایع را از هم گسیخت و چندی روزی همه را گیج کرد: در دهم ماه مه ۱۹۴۱ رودلف هس در مقام نماینده ی پیشوا در یک مزرعه ی اسکاتلندی از هواپیما فرود آمد. او به عنوان سفیر صلح آمده بود، اطمینان داشت که نیروهای ضد چرچیل تحت رهبری دوک همپلتن، مشتاقانه شاخه ی زیتون او را خواهند پذیرفت. دوک اکنون با رتبه ی افسری در نیروی هوایی سلطنتی خدمت می کرد، پاسخی به خواسته ی هس نداد. چرچیل ابتدا داستان ورود هس را باور نمی کرد. هس همان حرف های قدیمی را تکرار کرد که غالباً خود هیتلر نیز تکرار می کرد که آلمان و انگلستان دلیلی برای جنگیدن ندارند. هس را جدی نگرفتند و با او چون یک اسیر جنگی رفتار کردند. بعدها به عنوان جنایتکار جنگی محکوم شد. جنایت واقعی هس پیشنهاد صلح میان انگلستان و آلمان بود.

اشاره به این مباحث و اسناد از آن حیث ضروری بود که زمینه های بروز جنگ جهانی دوم، برنامه ریزان پس پرده و ماهیت آن ها و نیز بعضی مسائل پیرامونی آن دوران، حداقل تا حدودی برای خوانندگان روشن شود. زیرا بدون تبیین قضایای مورد اشاره، ورود ناگهانی به مقوله ی هولوکاست یا پیامدها و حوادث دیگر ناشی از آن، سوال ها و ابهامات فراوان در ذهن مخاطب به جای می گذاشت.

## ماجرایی به نام هولوکاست

بحث درباره ی هولوکاست یا شوآ یعنی همان داستان کشتار شش میلیون یهودی توسط آلمان نازی در اتاق های گاز و کوره های آدم سوزی حداقل از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون طی شصت سال گذشته همواره تکرار شده است. در صدها عنوان کتاب تاریخی یا داستانی، صدها فیلم سینمایی و سریال تلویزیونی به طور هماهنگ به این مساله پرداخته شده است. تبلیغ و تکرار این موضوع از طریق رسانه های جهانی و ثبت و ضبط آن در تاریخ و منابع رسمی جهان، گنجاندن آن در مواد درسی و تدریس آن در مدارس و دانشگاه های اروپا و آمریکا، ایجاد موزه ها و بناهای یادبود در این خصوص و بازدید برنامه ریزی شده میلیون ها کودک، نوجوان و جوان آمریکایی و اروپایی از این اماکن سبب شده تا عموم افراد مساله ی مزبور را یک واقعیت مسلم تاریخی بپندارند... در ایران نیز سایر سایه های همان تبلیغات غربی و صهیونی، فراوان مشاهده شده و می شود. این تبلیغات در جامعه ی ما تا حدود زیادی تاثیر داشته است.

تاثیر روانی تبلیغات مزبور چنان بوده که در مخیله عموم مردم، جنگ جهانی دوم مساوی است با هیتلر، آلمان نازی و موضوع کشتار یهودی ها. به گفته ی یک محقق برجسته ی فرانسوی مردم عموماً گمان می کنند که اتاق های گاز هیتلری (کشتار یهودی ها) واقعیت

داشته و هزاران دلیل، مدرک و سند در این مورد وجود دارد. با این حال با مطالعه و بررسی این دلایل و مدارک ثابت می گردد که این گمان ها هیچ پایه و اساسی در اثبات هولوکاست ندارند.

در چنین شرایط و فضای سیاسی و روانی، افشای اسرار پس پرده ی جنگ جهانی دوم اثبات واقعیت های ناگفته و اثبات تحریفات و دروغ های بزرگ تاریخی تا حدودی دشوار است.

تردیدی نیست که طرفین درگیر جنگ جهانی دوم (مانند همه ی جنگ های عالم) اردوگاه هایی برای نگهداری اسیران در قلمرو خود داشتند. اسیران اردوگاه های آلمان نیز شامل همه ی گروه ها، اقوام، نژادها، ملت ها و طوایف درگیر در جنگ بودند. بر خلاف ادعاها و تباغحات رایج این موضوع امروز به خوبی اثبات گردیده که آلمان نازی به رهبری آدولف هیتلر و مقامات بلند پایه ی آن کشور، علی رغم نفرتی که از یهود وجود داشت هیچ طرح و برنامه ی مدون و مشخصی برای نابودی ملت یا قومی از جمله یهود نداشتند.

یافته های تحقیقاتی حکایت از آن دارند که در خلال جنگ سران آلمان تصمیم گرفتند در صورت پیروزی و اتمام جنگ یهودی ها را به ماداگاسکار منتقل کنند و مهاجرت دهند. لیکن با پیشروی نیروهای آلمانی در سرزمین شوروی آن ها در برنامه ی خود تجدید نظر کردند و به جای ماداگاسکار عبارت شرق را به کار بردند. در ژانویه ی ۱۹۴۲ رینهارد هیدریش رئیس گشتاپو به مقامات برلین خبر داد که پیشوا انتقال تمامی یهودیان به جانب سرزمین های شرق را تصمیم گرفته است و به این ترتیب این برنامه را جایگزین مهاجرت دادن آنان به ماورای دریاها که پیش از این طرح ریزی شده بود کرده است.

در سند دیگری به برنامه ی اسکان یهودیان در یک سرزمین واحد، چنین اشاره شده است: در ۲۴ ژوئن ۱۹۴۰ هیدریش به ریب تروپ خبر داد که میل دارد هر چه زودتر راه حل نهایی را عملی نماید: «در اثر حضور فعلی حدود سه میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر یهودی در سرزمین هایی که امروز تحت حاکمیت آلمان قرار دارند، مساله ی فراگیری مطرح می گردد؛ این مساله را دیگر نمی توان به وسیله ی مهاجرت حل کرد؛ زین پس، یک راه حل نهایی سرزمینی ضرورت می یابد. در همان دوره هیملر گزارشی خطاب به هیتلر فرستاد که در آن چنین نتیجه گیری شده بود: «امیدوارم که به لطف مهاجرت تمامی یهودیان به جانب آفریقا یا در یک مستعمره، مساله ی یهود به صورت قطعی و نهایی حل گردد.» هیتلر با این پیشنهاد موافقت کرد؛ در روز ۱۰ فوریه ۱۹۴۲، Rademacher مسئول «آلمان III» در وزارت امور خارجه در یک نامه ی رسمی نوشت: «در این فاصله، جنگ با اتحاد شوروی به ما امکان داده است که سرزمین های جدیدی را برای راه حل نهایی در اختیار داشته باشیم. در نتیجه پیشوا تصمیم گرفته است که یهودیان را نه به سوی ماداگاسکار، بلکه به جانب شرق روانه کند.»

این مساله هم در خلال محاکمه ی سران و مقامات بلند پایه و نیز افسران اسیر آن کشور در دادگاه نورنبرگ و هم پس از بازخوانی و انتشار پاره ای مدارک و اسناد بایگانی شده ی آرشیوهای محرمانه ی جنگ جهانی دوم و اظهارات شاهدان و بازماندگان اردوگاه ها ثابت شده است. حتی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در جریان بررسی اسناد آرشیوهای محرمانه ی کرملین، خاطرات ۷۵ هزار صفحه ای جوزف گوبلز وزیر تبلیغات آلمان نازی، بازیابی شد و دیوید ایروینگ پژوهشگر برجسته ی انگلیسی پس از مطالعه، بررسی و ویرایش، نسبت به انتشار آن اقدام کرد. اما گروه های فشار یهودی و کانون های قدرتمند صهیونی غرب با حملات همه جانبه



به ناشر آمریکایی کتاب و ویراستار آن تبلیغات وسیعی در جهان به راه انداختند و این اقدام علمی-پژوهشی را یک حرکت آنتی سمیتیستی (ضد یهودی) قلمداد کردند. یادداشت های روزانه ی گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر از جمله صدها مدرک و شاهد معتبر و مستند کاملاً در تضاد با ادعای صهیونیست ها مبنی بر کشتار برنامه ریزی شده ی یهودی ها در اردوگاه های آلمانی است.

در همین راستا مدارک و شواهد معتبر و متقن مشابه دیگری که در تکذیب و افشای ماجرای هولوکاست تاکنون از سوی برخی نویسندگان، محققان و مورخان منتشر شده است، هر کدام به نحوی از سوی کانون های ذی نفوذ یهودی در آمریکا و اروپا توقیف و جمع آوری شده و با نویسندگان و انتشاردهندگان آن ها برخوردهای شدید سیاسی و قضایی صورت گرفته است.

## تکاپو برای مهار تیفوس

درباره ی زمان و چگونگی پیدایی ماجرای هولوکاست، اسناد و یادداشت های به جامانده ی موجود و معتبر حکایت از آن دارند که در اواسط سال ۱۹۴۲ میلادی، بیماری تیفوس در بعضی اردوگاه ها متعلق به آلمان از جمله اردوگاه «آشویتس» در لهستان و حتی داخل شهر شیوع یافته بود. خاطرات روزانه ی دکتر یوهان پل کرمر پزشک وقت اردوگاه در همان سال به صراحت گویای این واقعیت است. به طوری که نوشته اند: بیماری تیفوس حتی قبل از جنگ، به صورت مخفی و اعلان نشده در شوروی وجود داشت. این بیماری در همان زمان در اروپای مرکزی نیز مشاهده شده بود. آمریکایی ها در سال ۱۹۴۳ میلادی در جنوب ایتالیا برای مهار بیماری تیفوس دچار بحران و مشکل شدند. حتی در آخرین ماه های جنگ، در سال ۱۹۴۵ یک اپیدمی در اردوگاه برگن-بلسن شیوع یافت به طوری که آلمانی ها قادر به مهار آن نبودند. البته در آن زمان اوضاع عمومی آلمان بسیار از هم پاشیده، اسفبار و غم انگیز بود. هیچ گونه مواد غذایی و دارویی به اردوگاه ها نمی رسید. نیروی هوایی متفقین از ماه ها قبل، راه ها، جاده ها و مسیرهای قطار (راه آهن) را بمباران می کرد. صحنه های وحشتناکی که انگلیسی ها پس از دستیابی به اردوگاه ها دیدند، مربوط به شیوع تیفوس بود. آلمانی ها نیز از این امر مستثنی نبودند. بنابراین اقدامات شدیدی برای قرنطینه ی محل صورت گرفته بود. در شهر آشویتس در برخی کوچه ها مردم به کلی در اثر ابتلا به بیماری تیفوس هلاک شده بودند.

منابع معتبر و مستقل حکایت از آن دارند که آلمانی ها برای مهار بیماری تیفوس در اردوگاه های خود، اگر چه به دلیل محاصره ی زمینی و هوایی از سوی متفقین با انواع و اقسام کمبود امکانات و محدودیت ها مواجه بودند با این حال با اتخاذ برخی تدابیر و تمهیدات تلاش می کردند حتی المقدور این بیماری مهلک و مسری را مهار کنند و از بین ببرند. از جمله تمهیدات، استفاده از برخی مواد ضد عفونی کننده از قبیل زیکلون برای از بین بردن حشرات ناقل بیماری و پاکسازی و سالم سازی محیط اردوگاه ها و بلوک ها بود. بر اساس مدارکی که بعدها بعضی محققان در همان سال های اولیه ی پس از پایان جنگ، در آرشیو دادگاه نورنبرگ به دست آوردند این مساله ثابت شده است که آلمانی ها نه فقط اردوگاه های اسیران، بلکه ساختمان های نظامی و غیر نظامی، آپارتمان ها و سرباز خانه های خود را نیز از این طریق پاکسازی و سالم سازی می کردند.

عکس هایی که از سوی متفقین از افراد و اجساد این اردوگاه ها تهیه و منتشر شد مربوط به ضعف و لاغری ناشی از تیفوس بود و کشتاری در میان نبود. انگلیسی ها خود نیز در مهار آن دچار مشکلات بسیار شدند، آن چنان که بسیاری از اسیران می مردند. بنابراین، آلمانی ها و انگلیسی ها نبودند که در برگن-بلسن می کشتند بلکه این تیفوس بود که کشتار می کرد. البته بیماری های واگیر و مسری دیگری نیز وجود داشتند که همزمان شایع می شدند و سو تغذیه نیز عامل دیگری در شیوع آن ها بود.

البته نه فقط اسیران بعضی اردوگاه ها، بلکه حتی مقامات و مسئولان و دست اندرکاران آلمانی اردوگاه ها و حتی پزشکان نیز قربانی این بیماری بودند.

زمانی که آلمان در واپسین مراحل پایداری قرار داشت دیگر نمی توانست در برابر سیل آوارگان بخش شرقی سرزمین خود که به دلیل تهاجم شوروی به صورت گروه های میلیونی از راه می رسیدند مقاومت کند و از عهده ی آن ها بر آید. این کشور حتی قادر نبود برای ارتش خود امکانات لازم فراهم و برای مردم عادی مواد غذایی مورد نیاز را تامین کند. بنابراین هیملر به افسران آلمانی اجازه داد با متفقین و به ویژه با انگلیسی ها تماس برقرار کنند و به آن ها هشدار دهند که در جریان پیشروی خودشان به سوی ورطه ی خطرناکی از بیماری های عفونی و مسری روی می آورند.

پس از این اقدام مذاکراتی میان طرفین صورت گرفت و به این ترتیب در اطراف اردوگاه برگن-بلسن در منطقه ی وسیعی آتش بس اعلام شد.

اسناد و اطلاعات موجود گویای این واقعیت است که انگلیسی ها و فرماندهان و مقامات مسئول در جبهه ی متفقین به خوبی از ماجرای بیماری مهلک تیفوس در اردوگاه های آلمان که موجب کشتار وسیعی شده بود، اطلاعات کافی داشتند.

آن گونه که محققان و مورخان نیز تصریح کرده اند؛ شبکه های صهیونی پس از جنگ، از طریق نفوذ و سلطه ی خود بر محافل سیاسی و مراکز آرشویی غرب، نه تنها بر واقعیت های گفته شده سرپوش گذاردند، بلکه از موضوع استفاده از زیکلون به منظور ضد عفونی بلوک های اردوگاه ها در جهت مبارزه و مقابله با بیماری تیفوس سو استفاده کرده و از آن به عنوان کشتار اسرای جنگی و یا یهودیان به وسیله ی «اتاق های گاز» یاد کردند.

همچنین سوزاندن اجساد مردگان و قربانیان بیماری تیفوس و نیز البسه و اشیای متعلق به آن ها، تنها روش علمی تجویز شده ی موثر آن زمان بود که می توانست از سرایت بیش تر بیماری جلوگیری نماید.

بنابراین، اماکنی که بعدها از سوی کانون های صهیونیستی و مراکز تبلیغاتی غرب به کوره های آدم سوزی معروف شد، در واقع همان مکان ها یا مرده سوز خانه هایی بودند که آلمانی ها برای پیش گیری از سرایت بیماری تیفوس تدارک دیده بودند.

البته داستان اتاق های گاز فرضیه ها و پرسش های علمی خاص خود را دارد. به عقیده ی کارشناسان عالی رتبه در این موضوع اگر در خصوص اتاق های گاز با شما صحبت کردند، بپرسید: «یک اتاق گاز چیست؟»، «چگونه جایی است؟»، «از چه نوع گازی در آن استفاده می کنند؟»، «چگونه گاز را در آن وارد می کنند؟» و به خصوص سوال کنید: «چگونه می توان برای خارج کردن اجساد به اتاق های گاز

وارد شد؟» باید به محل رفت و اتاق های گاز را از نزدیک دید؛ یا حداقل آثار بازمانده و خرابه های آن را مشاهده کرد. باید چشم ها را باز کرد، عکس گرفت و اندازه گیری نمود. باید اسنادی نظیر نقشه ها، دستورات، صورت هزینه ها را بررسی کرد. از سازندگان آن سوال کرد و کتاب های تخصصی در مورد گازهای مختلف را مطالعه کرد. باید به ابزار و وسایل مورد استفاده نظیر کوره های سوزاندن اجساد توجه کرد.

افشای تدریجی این واقعیت ها از سوی بعضی نویسندگان، مورخان و محققان مستقل غرب، نویسندگان و مورخان وابسته به اردوگاه ها، متفقین و کانون های یهودی را در عرصه ی جهانی رسوا و شرمندگی کرد؛ به طوری که تعدادی از آن ها با اعتراف به بخش هایی از واقعیت های مزبور در صدد تبرئه و تطهیر خود اقدام کردند.

در اوت ۱۹۶۰ اتفاق عجیبی رخ داد. در این هفته نامه ی آلمانی «دی سایت» با چاپ مقاله ای به قلم دکتر مارتین بروتزات عضو انستیتو تاریخ معاصر مونیخ تحت عنوان «عدم وقوع کشتار با گاز در داخائو» اقدام کرد. وی که یک ضد نازی متعصب است پیش از این با انتشار خاطرات ادعایی (منتسب) به رُڈلف هس، یکی از سه فرمانده اردوگاه آشویتس، به شهرت رسیده بود. وی در سال ۱۹۷۲ نیز به سمت مدیر انستیتو تاریخ معاصر مونیخ انتخاب شد.

مارتین بروتزات در نوشته ای برای هفته نامه ی آلمانی مورد اشاره به صراحت اعلام کرد: «هرگز اتاق گازی برای کشتار انسان ها، نه در داخائو و نه در هیچ یک از اردوگاه های رایش سابق وجود نداشته است»

در همان ایام یک ژنرال آمریکایی به نام اونراین اعلام کرده بود که اتاق گاز ادعایی در اردوگاه داخائو یک اتاق دوش ساده ی بیش نبوده است. وی در عین حال گفته بود که کوره ی آدم سوزی اردوگاه داخائو که در معرض بازدید عموم قرار داده اند نیز نه از سوی نازی ها، بلکه توسط زندانیان اس اس (نظامیان اسیر آلمانی در دست متفقین) و به دستور زندانبان آمریکایی ساخته شده اند.

## انکار شاهدان

اسناد و مدارک موجود امروز به خوبی ثابت می کند که چیزی به نام اتاق های گاز در اردوگاه های رایش سوم از آغاز تا پایان جنگ، هیچ گاه در هیچ اردوگاهی مشاهده نشده و واقعیت نداشته است. هیچ یک از اسیران آن اردوگاه ها یا نمایندگان صلیب سرخ که در داخل آن ها رفت و آمد داشتند هیچ گاه سخنی در این خصوص اظهار نکرده اند. حتی آن تعداد از اسیرانی که در خلال جنگ و یا پس از آن از اردوگاه های آلمان خارج شدند عموماً به صراحت اعتراف کرده اند که چیزی به نام اتاق های گاز برای کشتار اسیران نه شنیده و نه مشاهده کرده اند. بنابراین داستان مزبور پس از جنگ آن هم در خارج از اردوگاه ها و بلکه خارج از کشور آلمان ساخته و پرداخته شد.

آیزایابراین یهودی که او را از نمونه های برجسته ی فیلسوفان آکسفوردی معرفی کرده اند به صراحت گفته است که با همه ی ارتباطات داخلی و خارجی با اشخاص و محافل مختلف سیاسی، فرهنگی، علمی و خبری، هیچ اطلاعاتی در این خصوص در آن زمان وجود نداشته و چنین موضوعی مطرح نبوده است.

نکته ی قابل توجه این که آیزایابراین در آن زمان نه یک شهروند معمولی یهودی بلکه مامور تبلیغات وزارت امور خارجه ی انگلیس و گزارشگر سیاسی سفارتخانه ی بریتانیا بود که با شخصیت های مختلف سیاسی و اطلاعاتی انگلیسی و آمریکایی و نیز دیپلمات ها ارتباط داشت. ثانیاً او در سال ۱۹۸۸ در ۷۹ سالگی یعنی ۴۳ سال پس از پایان جنگ با فرضیه ی هولوکاست موافقت نشان می دهد.

نمونه ی جالب دیگر در این باره اعترافات امانوئل لویناس یهودی استاد فلسفه ی دانشگاه سوربن فرانسه است. لویناس پیش از شروع جنگ جهانی دوم به عنوان مترجم روسی و آلمانی به خدمت ارتش فرانسه در آمد و پس از شکست فرانسه در سال ۱۹۳۹ در شهر رن به زندان افتاد و به آلمان منتقل شد. لویناس درباره ی دوران زندگی و اسارت خود در اردگاه های آلمانی چنین اعتراف می کند: «من وضعیت بسیار خوبی داشتم چون آلمانی ها می دانستند که یهودی هستم اما اونفورم ارتش فرانسه مرا از مرگ نجات داد. سربازان یهودی را از سربازان فرانسه جدا نگه می داشتند، اما با این همه از مقررات کنوانسیون ژنو بهره مند می شدیم. من در اردوگاهی در هانور بودم. آن ها مرا به خاطر این که یهودی بودم آزار نمی دادند اما تمام روز ناچار بودیم در جنگل کار کنیم. مثل بقیه ی زندانی ها فقط حق دریافت بسته و نامه داشتیم. کتاب هم به دستم می رسید. هگل، پروست و روسو را نیز خواندم. وضعیت ایده آل نبود اما قابل تحمل بود. به هر تقدیر وقتم را تلف نکردم.»

یادداشت های لویناس نشان میدهد که نه تنها در زندان به عنوان یهودی با او بد رفتاری نشده بلکه از بیرون اردوگاه برای او و دیگر زندانیان نامه، بسته و هدایایی چون کتاب ارسال شده و به دست آن ها رسیده است. آن ها حتی فرصت کافی برای مطالعه و فعالیت های جنبی داشته اند. بر مبنای آن خشونت و قساوتی که تبلیغات صهیونیستی و غربی به آلمان نازی نسبت داده و در اذهان و باور عمومی القا کرده اند، تصور اولیه و آنی این است که فردی چون لویناس یهودی که لباس نظامی دشمن را نیز بر تن داشت، در همان زمان اولیه ی دستگیری و یا اسارت، باید از سوی نظامیان آلمانی تیر باران می شد، اما واقعیت عکس آن را نشان میدهد. حتی وقتی از لویناس درباره ی مساله ی کوره های آدم سوزی و کشتار یهودی ها در اردوگاه های آلمانی پرسش می شود که: «احساس شما در آن زمان اسارت در مورد سفاکی نازی ها در اردوگاه های اسرا چه بود؟» چنین پاسخ می دهد:

«در زندان هیچ چیز از این ها را نمیدانستیم. بعدها بود که فهمیدم. قابل تصور نبود؛ حتی برای اسرای جنگی. (...) هر چند با ما بد رفتاری می کردند اما به عنوان سرباز، قوانین بین المللی از ما حمایت می کرد.»

نمونه ی معروف دیگر اسرائیل شاهاک نویسنده و حقوقدان معروف یهودی-اسرائیلی است. بر اساس زندگینامه ی اسرائیل شاهاک، او در ورشو پایتخت لهستان به دنیا آمد و از پایان سال ۱۹۳۹ تا آوریل ۱۹۴۳ در ورشو زندگی کرد. از آوریل ۱۹۴۳ تا پایان ژوئن ۱۹۴۳ در اردوگاه اسارت «پونیاوو» (در لهستان) و در یک مخفیگاه در ورشو به سر برد. سپس از پایان ژوئن ۱۹۴۳ تا آوریل ۱۹۴۵ در اردوگاه برگن-بلسن اسیر آلمانی ها بود.

اسرائیل شاهاک نیز پس از جنگ در کمال صحت و سلامت چون بسیاری از هم کیشان یهودی به زندگی ادامه می دهد و پس از چندی به فلسطین اشغالی کوچ می کند. او در سال ۱۹۸۶ م. پس از سالها فعالیت در دانشگاه عبری اورشلیم (بیت المقدس) بازنشسته می شود و هم اکنون از طریق نویسندگی و وکالت دوران بازنشستگی خود را سپری می کند. این نمونه ها و شواهد زنده کاملاً در تعارض و تضاد با تبلیغات شایع و ادعاهای رایج غربی-صهیونی، مبنی بر کشتار یهودی ها در اردوگاه های آلمان نازی است.

در این باره اسناد و اعترافات فراوان دیگری نیز وجود دارد که به عنوان نمونه تنها به یک مورد دیگر اکتفا می شود. اسقف یوهان نویهویزلر که به عنوان زندانی شماره ۲۶۶۸۰ اردوگاه داخائو (منطقه ای در ۱۳ کیلومتری شمال غربی مونیخ) معرفی شده، علی رغم اشاره به قساوت و خشونت نازی ها طبق سنت رایج در نظام تبلیغاتی غربی و صهیونیستی، طی یک اعتراف در ۱۷ ژوئن ۱۹۶۰ هر چند زندان داخائو را یک ماتمکده معرفی می کند اما به صراحت می گوید که هیچ کس درباره ی واقعیت های داخل آن چیزی نمیدانسته است:

«هیچ کس، حتی آن هایی که از اولین روز افتتاح داخائو تا آخرین روز آن در این ماتمکده به سر برده اند نمی دانند حقیقت زندان داخائو چه بود و نمیتوانند به طور کامل بگویند در زندان داخائو چه می گذشت.»

او در ادامه چنین می افزاید: «روز ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۱ مرا به زندان داخائو انتقال دادند و تا روز ۲۴ آوریل ۱۹۴۵ در آن جا به سر بردم (...) چون از سایر زندانیان جدا بودم نمیدانستم در آن جهنم چه می گذرد.»

این زندانی اردوگاه داخائو اگر چه با استناد به نوشته های دیگران و منابع تکراری و رایج غربی و صهیونیستی مدافع هولوکاست سعی کرده تا جنایت نازی ها را افشا و قساوت و بی رحمی آلمانی ها را در نوشته ی خود آشکار و برملا سازد؛ اما هر کجا به خاطرات، دیده ها و مشاهدات شخصی خود در اردوگاه داخائو استناد و مراجعه می کند، نه تنها رنگ و بویی از کشتار و جنایت مشاهده و معلوم نمی شود بلکه نکات مثبت فراوانی نیز از اردوگاه های آلمانی به چشم می خورد. برای مثال او از رفتار و برخورد خوب یکی از فرماندهان هیتلری چنین یاد می کند:

«در اینجا ناگزیرم از یکی از فرماندهان (نازی) یادی کنم. نامش وایس بود. این مرد ثابت کرد که گاه بین این فرماندهان انسانهایی هم پیدا می شوند. او تغییرات زیادی در اردوگاه داد و مراقب بود دستوراتش مو به مو اجرا شود. وایس شدیداً جلوی تنبیهات بدنی را گرفته بود و به روسای بخش ها اجازه ی اعمال این نوع تنبیهات را نمی داد. شخصاً به جرائم و گزارش های واصله رسیدگی و میزان و نوع تنبیه را تعیین می کرد و در مراسم اجرای تنبیهات حاضر می شد. نظارت می کرد تا در اجرای تنبیهات نظرات شخصی اعمال نشود. تراشیدن سر زندانیان را موقوف کرد و (...) برای این که نیروی جسمانی و میزان مقاومت زندانیانی که در کارخانه های مهمات سازی کار می کردند تقویت شود، دستور داد غذای آن ها را بسته بندی کنند و در کارگاه ها تحویل دهند... اغلب به ما زندانیان مخصوص علاقه و توجه زیادی مبذول می داشت و احتیاجات گوناگون ما را برآورده می کرد.»

اسقف یوهان نویهویزلر به عنوان زندانی شماره ی ۲۶۶۸۰ داخائو با اشاره به خاطرات و مشاهدات خود نه فقط از آشپزخانه ای با جدیدترین وسایل در داخائو بلکه از وسایل مدرن، بهداشتی و بخش دندانپزشکی و حتی کتابخانه ی انباشته از کتاب های مختلف اردوگاه یاد می کند و می افزاید: «پس از سال ۱۹۴۱ به تدریج به زندانیان اجازه دادند با شرایطی در ساعات استراحت از کتابخانه استفاده کنند.»

به هر روی آن تعداد از افراد مشهور و سرشناس حتی یهودی که خود را اسیر یا زندانی اردوگاه های آلمانی معرفی کرده اند، جملگی اعتراف کرده اند: در طول مدت اسارت هیچ گونه خبر یا اطلاعاتی در خصوص کشتار انسان ها در این اردوگاه نه داشته اند و نه شنیده اند. همان گونه که روبر فوریسون نیز اظهار داشت:

«سال ها، اما بیهوده به دنبال فقط یک بازمانده از بازماندگان اردوگاه های جنگ بودم که به چشم خود اتاق های گاز را دیده باشد... به حتی یک مدرک راضی بودم اما همین یک مدرک را نیافتم.»

علاوه بر این از میان آن همه شهروندان آلمانی از اقوام و طوایف مختلف و نیز از میان آن همه سربازان، افسران و فرماندهان نظامی آلمان که بعضی از آن ها در داخل اردوگاه های اسیران نیز وظایف و مسئولیت هایی را عهده دار بودند، هیچ کدام حتی یک نفر تاکنون پیدا نشده است که اتاق های گاز ادعایی را با چشم خود دیده یا اطلاعات و خبری درباره ی داستان کشتار اسیران ارائه کرده باشد. آیا همه ی این افراد با پایان جنگ نابود یا مفقود شدند؟ یا همه ی آن ها خود را مقید و متعهد به حفظ اردوگاه های آلمان هیتلری دانسته اند که تاکنون حتی یک نفر از آنها زبان به اقرار و اعتراف نگشوده است؟ قطعاً اگر چنین شاهد و مدرکی وجود می داشت لزومی نبود تا سازمان ها و کانون های صهیونیستی و متحدان آن ها در غرب، طی پنجاه شصت سال گذشته به یک سری اوهام و یا مدارک خود ساخته و جعلی فاقد اعتبار، متوسل شوند.

### سکوت و بی خبری متفقین!

ادله ی محکم دیگر در رد هولوکاست اعترافات صریح متفقین به خصوص مقامات بلند پایه ی آمریکایی، انگلیسی، مقامات واتیکان و نیز سازمان صلیب سرخ جهانی مبنی بر عدم اطلاع از موضوع کشتار یا وجود اتاق های گاز در اردوگاه های آلمان است. آنها همگی پس از پایان جنگ ضمن اظهار بی اطلاعی و بی خبری در قبال ادعاهای کانون ها و اشخاص ذی نفوذ یهودی به صراحت اعلام کردند که چیزی در این باره نمی دانند. متفقین بیش از همه از اوضاع داخل آلمان و حتی اردوگاه های آلمانی خبر و اطلاعات دریافت می کردند. به گفته ی برخی نویسندگان غرب؛ «در نزد هیچ کدام از متهم کنندگان هیتلر و آن هایی که بر او چیره شدند و به افشای وحشی گری های او پرداختند، هیچ نشانه ای از وسایل کشتار غیرانسانی دیده نمی شود. در خاطرات مشهور ترین سران این جنگ حتی کلمه ای راجع به اتاق های گاز نوشته نشده است. نه در کتاب خاطرات چرچیل، نه در خاطرات ژنرال دوگل و نه در کتاب جنگ صلیبی در اروپا نوشته ی آیزنهاور سخنی در این باره گفته نشده است.

چگونه می توان باور کرد متفقین در دوران جنگ هیچ گونه خبر و اطلاعاتی از کانال ها و منابع مختلف سیاسی، اطلاعاتی و جاسوسی خود درباره ی اوضاع داخلی آلمان و موقعیت و وضعیت اردوگاه های آلمانی نداشته اند؟

## آمار جمعیت یهود

مدرک و دلیل محکم دیگر در اثبات دروغ بودن هولوکاست آمار و ارقام جمعیت یهود در جهان در سال های قبل و بعد از جنگ جهانی دوم است. بر اساس سرشماری مندرج در سالنامه ها و کتاب سال آمریکا و نیز اسناد منتشر شده از سوی مراکز آماری در غرب به ویژه در ایالات متحده، آمار جمعیت یهودی ها در سالهای ۱۹۳۷، ۱۹۳۸، ۱۹۳۹، یعنی سال های قبل از آغاز جنگ با آمار این جمعیت در سال های ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ نه تنها چندان تفاوتی ندارد، بلکه به اذعان بعضی منابع، رقمی در حدود چند صد هزار تا یک میلیون نفر طبق آمار سال های بعد از جنگ به جمعیت یهودی ها اضافه شده است. بنابراین طبق آمار مزبور نه فقط چیزی از جمعیت یهود کم نشده بلکه اضافه هم شده بود. با توجه به درصد بسیار کم و ناچیز زاد و ولد یهودی ها چه در آن دوران و چه در دوران کنونی آمار مورد نظر کاملاً از نظر عقل و منطق هم پذیرفتنی است. به این ترتیب آن رقم ادعایی کشته شده در جنگ جهانی دوم در این قبیل اسناد و آمار هیچ جایگاهی ندارد و کاملاً مردود است.

یک نویسنده یهودی اهل نیویورک، به نقل از مادر یهودی خود که اسمش به عنوان بازمانده ی اردوگاه های آلمان نازی، هم اکنون در فهرست مستمری بگیران و غرامت گیرندگان از سوئیس و یا آلمان قرار دارد چنین اعتراف می کند:

مادرم می گفت: «اگر ادعای یهودیانی که می گویند بازمانده ی این اردوگاه ها و بازداشتگاه ها هستند، درست باشد، پس هیتلر چه کسانی را کشت؟»

مدارک و اطلاعات منتشر شده ی مربوط به دوران جنگ جهانی دوم دلایل دیگری را در نفی هولوکاست آشکار می سازد. بر اساس اسناد تصاویر و اخباری که از سوی متفقین در همان زمان جنگ علیه آلمان منتشر شد چنین ادعا شده بود که بر اساس بیانیه ی پلیس آلمان از تاریخ اول سپتامبر ۱۹۴۱، (یعنی دو سال پس از آغاز جنگ) یهودی های ساکن در کشور آلمان موظف به نصب ستاره شش پرزرد رنگ به محل سینه ی لباس های خود شده اند. بر اساس این بیانیه یهودی های ساکن آلمان از تاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۱ موظف به اجرای دستورالعمل مزبور بودند. اسناد منتشر شده نه فقط تصاویری از یهودیان شهرهای مونیخ و... را با علامت ستاره زرد بر روی لباس ها نشان می دهد بلکه آمار یهودیان مقیم آلمان را در همان زمان ۶۹۶/۱۶۳ نفر اعلام کرده و مدعی شده که بقیه یهودیان آلمان (۴۰۰/۰۰۰) نفر از آن کشور گریخته اند.

به استناد همین داده ها اگر یهودی های آلمان در آن زمان در چنین شرایط و وضعیتی به سر می بردند باز می توان اثبات کرد که هیچ خطر و تهدیدی از سوی آلمان نازی علیه یهودی ها وجود نداشته است. اگر غیر از این بود قاعدتاً نباید پلیس آلمان آن هم در اوج جنگ اجازه می داد که آن ها مثل بقیه ی شهروندان آلمانی آزادانه در شهر رفت و آمد داشته باشند.

علاوه بر دلایل ارائه شده متون و منابع تاریخی و تحقیقاتی معتبر و مستندی وجود دارد که ضمن بررسی ابعاد مختلف افسانه ی هولوکاست و زوایای گوناگون آن اوهام و تبلیغات کانون های صهیونیستی را با ادله ی محکم و تحلیل های متقن زیر سوال برده و ماهیت دروغین کشتار شش میلیون یهودی را افشا و آشکار کرده اند.

## کارکردها و پی آوردهای هولوکاست

همه ی اسناد، آثار و شواهد دلالت دارند که هولوکاست یک دروغ بزرگ تاریخی و ساخته و پرداخته ی صهیونیست ها در جهان معاصر است. با این حال تبلیغات گسترده، پیوسته و برنامه ریزی شده ی کانون ها، تشکل ها، نویسندگان و نظریه پردازان یهودی از طریق رسانه ها، فیلم ها، سریال های تلویزیونی، رمان ها و نیز موزه ها و اماکن یادبود، تاثیر روانی فراوان در القای این موضوع در اذهان و باور عمومی داشته است. افکار و احساسات عمومی در اروپا و آمریکا خود را در قبال ظلم و ستم ادعایی نسبت به یهود گناهکار و بدهکار تلقی می کرد و می کند. این احساس و شرایط روانی تحمیلی، در گذشته به تدریج موجب شد تا آن ها با آرمان صهیونیسم مبنی بر انتقال یهودی ها به فلسطین و ایجاد دولت یهودی روی خوش و موافق نشان بدهند. اروپایی ها و آمریکایی ها برای جبران ظلم و ستمی که هرگز اتفاق نیفتاده بود، اسکان یهودی های اطراف و اکناف جهان را در سرزمین فلسطین آن هم به قیمت کشتار، اخراج و آوارگی ساکنان و صاحبان اصلی آن سرزمین، یعنی فلسطینی ها، به عنوان یک موهبت تلقی کردند. بر این اساس در اوج مظلومیت مردم بی دفاع فلسطین و کشتار و آوارگی و اخراج گسترده و سهمناک آن ها از سوی گروه های شبه نظامی و تروریستی ایرگون، هاگانا، اشترن، زوای لومی و دولت اسرائیل، افکار جهانی به ویژه در غرب نه تنها هیچ واکنشی از خود نشان نداد بلکه با سکوت خود نظاره گر این حوادث وحشتناک تاریخی بود و حتی با صهیونیست ها و اشغالگران فلسطین همدردی نمود.

## تاسیس اسرائیل

واقعیت های پس پرده تاریخ معاصر را به هیچ عنوان نباید نادیده گرفت و فراموش کرد. جنگ جهانی اول به عنوان یک برنامه ی توطئه آمیز حساب شده، باعث تلاشی امپراتوری عثمانی و اشغال فلسطین از سوی بریتانیای کبیر شد. به دنبال آن با تشکیل حکومت سرپرستی انگلیس در فلسطین به مدت تقریباً ۳۰ سال زمینه های برپایی دولت صهیونیستی فراهم شد. جنگ جهانی دوم نیز با سلاح و پشتوانه ی روانی و سیاسی هولوکاست به عنوان پروژه ی متمم آن تاسیس دولت اسرائیل را در پی داشت.

امروز به جرات می توان ادعا کرد که جنگ جهانی دوم اگر چه یک توطئه ی کاملاً صهیونیستی بود لیکن بدون سلاح تبلیغاتی هولوکاست نمیتوانست موجب تاسیس دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین شود؛ حتی باید اذعان نمود که تداوم موجودیت دولت صهیونیستی در فلسطین، تاکنون مرهون سوژه ی تبلیغاتی هولوکاست بوده است.



## تشدید استبداد صهیونی در غرب

دهه ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، یعنی زمانی که بعضی تجدید نظرطلبان حوزه ی تاریخ در اروپا با انتشار آثار تحقیقاتی و تاریخی خود در افشای افسانه ی هولوکاست تلاش نمودند کانون های صهیونیستی و بعضی سازمان های فعال یهودی در جهان غرب به شدت سراسیمه شدند و به هراس افتادند. آنها به اشکال مختلف به مقابله با این دسته از نویسندگان و مورخان برخاستند و درصدد سرکوب و ارباب آنان برآمدند. ویلیام د. روبنشتاین یهودی صهیونیست دواآتسه ی دانشگاه دیکین شهر ملبورن در استرالیا، ضمن اعتراف نسبت به نگرانی جدی و شدید یهودی ها در قبال انتشار آثار افشاکننده ی دروغ هولوکاست چنین نوشت: «اگر به سایرین نشان داده شود که هولوکاست یک دروغ و نیرنگ است در آن صورت اسلحه ی شماره یک زرادخانه ی تبلیغاتی اسرائیل خنثی و بی اثر می شود.»

این استاد یهودی چندی بعد نیز اعلام کرد:

«اگر معلوم شود هولوکاست یک افسانه ی صهیونیستی است در آن صورت قویترین سلاح موجود زرادخانه ی تبلیغاتی اسرائیل بی اثر شده و از بین می رود.»

از نظر سازمان ها و کانون های یهودی و محافل صهیونی، هولوکاست، شمشیر و در عین حال سپر اسرائیل است. یعنی هولوکاست یک سلاح تهاجمی و یک حربه ی تدافعی است. بر این اساس، ارکان موجودیت اسرائیل بر افسانه ی هولوکاست یعنی شعار مظلومیت و ستمدیدگی قوم یهود استوار است.

بنابراین چندان بی دلیل نیست که بحث، بررسی و تحقیق درباره ی این موضوع در جهان غرب به منزله ی ورود به حریم ممنوعه است. کانون ها و محافل صهیونی از طریق اعمال نفوذ در دستگاه های دولتی و قضایی کشورهای غربی در این باره خط قرمز تعیین کرده اند. هر نویسنده، اندیشه مند، ناشر و سخنران که از این خط عبور کند در وهله ی اول مورد تهاجم تبلیغاتی و رسانه ای و سپس هدف حمله ی فیزیکی گروه ها و دسته های شبه نظامی یهودی قرار می گیرد. به دنبال این تهاجم دستگاه های قضایی کشور های مورد نظر دست به اقدام می زنند و دستور بازداشت و سپس محاکمه ی متهم را صادر می کنند.

با اعمال فشار و تکیه بر همه جانبه ی سازمان های یهودی محلی و بین المللی به دنبال الگوهای ارائه شده از سوی فرانسه و اسرائیل، مبنی بر منع قانونی انکار، تردید و هرگونه سوال درباره ی هولوکاست در کشورهایی چون آلمان، اتریش، بلژیک، سوئیس، اسپانیا، لیتوانی نیز وضع و تصویب شد. چنین قوانینی در هلند، کانادا و استرالیا نیز هم اکنون اعمال می شود.

نویسندگان معروفی چون موریس باردش و پل راسینیه از پیشقدمان و پیشکسوتانی بودند که علیه دروغ هولوکاست کتاب و مقاله نوشتند، اما به مشکلات و مصیبت هایی گرفتار و دچار شدند که گروه های ذی نفوذ یهودی و استبداد پنهان غربی برای آن ها به وجود آوردند.

در میان نویسندگان جهان غرب از ویلهلم استاگلیچ فرانسوی نویسنده ی کتاب افسانه آشویتس در سال ۱۹۷۹م./۱۳۵۸ش. تا آرتور رابرت بوتز آمریکایی، نویسنده ی کتاب دروغ قرن بیستم در سال ۱۹۷۶م./۱۳۵۵ش. هر کدام به نوبه ی خود سختی ها و صدماتی متحمل شده اند.

محاكمه ی روزه گارودی نویسنده ی مسلمان فرانسوی در چند سال پیش از این در کشور فرانسه و مهمتر از آن ضرب و شتم، بازداشت و محاكمه ی پروفیسور روبر فوریسون استاد برجسته ی دانشگاه های فرانسه و نویسنده ی مشهور آن کشور از نمونه های بارز استبداد، خفقان و سانسور صهیونیستی در جهان غرب است.

دستگیری و بازداشت دیوید ایروینگ نویسنده و مورخ مشهور انگلیسی در دسامبر ۲۰۰۵/ آذر ۱۳۸۴ در اتریش یک نمونه ی بارز در این زمینه است. او به اتهام تالیف و تدوین آثاری در افشای افسانه ی هولوکاست و اثبات این دروغ بزرگ از جمله تلاش و اقداماتش در تنظیم، ویراستاری و انتشار خاطرات گوبلز وزیر تبلیغات آلمان نازی هم اکنون در اتریش زندانی است.

## تجهیز اتمی اسرائیل

تجهیز اسرائیل به سلاح اتمی یکی از دستاوردهای بزرگ هولوکاست است. کانون ها و سازمان های یهودی و صهیونیستی در پوشش این دروغ بزرگ تاریخی از یک سو جهان غرب را بدهکار یهودی ها قلمداد می کنند و از سوی دیگر آن ها را متعهد و موظف به حراست و نگهداری از منافع و موجودیت رژیم صهیونیستی می دانند.

آنها با دستاویز قرار دادن افسانه ی هولوکاست به تجمیع و اسکان یهودی ها در فلسطین و در قلب ملت های مسلمان و ممالک اسلامی اقدام کردند و از سوی دیگر موجودیت اسرائیل و اشغالگران را همواره در معرض تهدید و خطر جلوه داده اند. بنابراین توجیه این بود که برای جلوگیری از هولوکاستی! دیگر راهی جز مجهز کردن دولت جدید التاسیس اسرائیل به تسلیحات هسته ای وجود نخواهد داشت.

به گفته ی متخصصان و کارشناسان تسلیحات هسته ای رژیم صهیونیستی اکنون حدود سیصد کلاهک هسته ای در اختیار دارد. اسرائیلی ها همواره در توجیه تجهیز خود به سلاح های غیر متعارف، بهانه ی هولوکاست و آسیب پذیری جامعه ی صهیونیستی در فلسطین اشغالی را پیش کشیده اند. شگرد تبلیغاتی صهیونیستی بر محور ادعای مظلومیت یهود طی این سال ها همواره توجیه گر جنایت ها، توسعه طلبی ها، تجاوزات و برتری طلبی های رژیم صهیونیستی بوده است. بنابراین هولوکاست به یک سلاح چند منظوره تبدیل شده است.

بن گوریون اولین نخست وزیر اسرائیل در توجیه اقدامات و فعالیت های اسرائیل برای تولید جنگ افزارهای اتمی طی نامه ای به جان.اف. کندی رئیس جمهور آمریکا تلاش های کشورهای اسلامی و مردم فلسطین را برای آزادی فلسطین به منزله ی نابودی اسرائیل و آزادی فلسطین را به معنی یک هولوکاست دیگر اعلام کرد و نوشت:

«آزادی فلسطین بدون نابودی کامل مردم اسرائیل امکان ندارد؛ اما مردم اسرائیل در شرایط فلاکت بار شش میلیون یهودی بی دفاعی که توسط آلمان نازی نابود شدند قرار ندارند... هیتلر حدود چهل سال پیش به جهانیان اعلام کرد که یکی از اهدافش نابودی تمام یهودیان است. جهان متمدن در اروپا و آمریکا در قبال این موضع گیری با خونسردی و ملایمت برخورد کرد. نتیجه ی آن هولوکاست بود که در تاریخ بشری نظیر نداشت.»

یک نویسنده ی یهودی آمریکایی طرفدار فرضیه ی هولوکاست نیز در این باره چنین اعتراف کرده است:

«در همه ی گزارش های مربوط به تصمیم اسرائیل برای توسعه ی سلاح های هسته ای، به کابوس یهودی سوزی اشاره شده است. گویی در غیر این صورت اسرائیل به سمت هسته ای شدن گام بر نمی داشت.»

## باج گیری، تاراج و غارت ثروت ها

دستآورد دیگر افسانه ی هولوکاست برای صهیونیست ها کانون های صهیونیستی و نیز گروه های بی شماری از یهودی های جهان در حوزه ی اقتصادی و پولی قابل بررسی و ارزیابی است.

صهیونیست ها پس از این که توانستند داستان هولوکاست را با انواع حيله ها و تبلیغات فریبکارانه به صورت یک واقعیت تاریخی جایگزین حقیقت کنند، فرصت را برای تاراج و غارت ثروت پاره ای از کشورها و ملت های اروپایی غنیمت شمردند.

آن ها طرح ها و برنامه های حساب شده ای را در راستای باج گیری از این کشورها تدوین و تدارک دیدند و به معرض اجرا گذاردند. شبکه ها، سازمان ها و بنگاه های دریافت غرامت و صندوق یهودی سوزی در سوئیس و ده ها کمیته، مجمع و شرکت بیمه مدعی قیومیت یهودیان از جمله مجامع و مراکزی هستند که بلافاصله مثل قارچ سر بلند کردند.

آنها در همان سال های اوایل دهه ی ۱۹۵۰ م. ۱۳۲۹ ش. طی مذاکرات و توافق نامه هایی با آلمان رسماً آن کشور را متعهد و موظف به پرداخت غرامت به بعضی سازمان های یهودی، یهودیان به اصطلاح بازمانده از جنگ جهانی دوم و نیز دولت اسرائیل نمودند.

کانون ها و سازمان های یهودی نه فقط اهداف و برنامه های خود را به آلمان، بلکه کشورهای دیگری مثل اتریش، سوئیس و... نیز تحمیل کردند. آن ها از سال های اولیه ی دهه ی ۱۹۵۰ تاکنون میلیاردها دلار از این کشورها باج گرفته اند.

طبق مندرجات بعضی منابع یهودی و آمریکایی، در اواخر ۱۹۹۵م./۱۳۷۴ش. ادگار برانفمن رئیس کنگره ی جهانی یهود و یکی از بزرگترین تاجران لیکور (نوعی مشروب الکلی) سیگرم که ثروت شخصی اش بالغ بر سه میلیارد دلار است، به همراه خاخام اسرائیل سینگر، از غول های ثروتمند معاملات ملکی ایالات متحده و دبیر کل کنگره ی جهانی یهود با همراهی الان اشتاین برگ مدیر اجرایی کنگره ی جهانی یهود با بهره گیری از اهرم کمیته ی بانکی مجلس سنای آمریکا آنچنان بانک های سوئیس را تحت فشار، تهدید و ارعاب قرار دادند که سرانجام صدها حساب بانکی بدون دعوی با موجودی صد ها میلیون دلار را شناسایی و در اختیار خود گرفتند.

اسناد موجود حکایت از آن دارند که در دهم اوت ۱۹۴۴م./۱۳۲۳ش. گروهی از صاحبان صنایع بزرگ و عمده ی آلمان در هتلی واقع در استراسبورگ فرانسه گرد هم آمدند. یک ژنرال بلند پایه ی ارتش آلمان در این اجلاس به نمایندگان کروپ، روجلینگ، مسر اشمیت، راین متال، فولکس واگن و... گوشزد کرد که آلمان احتمالاً در جنگ شکست خواهد خورد و دولت نازی درصدد است ممنوعیت صدور سرمایه به خارج را لغو کند. پس از جنگ، یک امپراتوری بزرگ آلمانی از خرابه های جنگ سر بیرون می آورد که نیازمند این سرمایه ها خواهد بود. شرکت کنندگان در نشست استراسبورگ، تصمیم گرفتند سرمایه های سرشاری به یک کشور ثالث یعنی سوئیس منتقل کنند. گفته شده که سوئیس در واقع خزانه دار دستگاه رایش سوم بود. اگر چه بعضی بانکداران سوئیس تا مدتی هرگونه دارایی بازمانده از دوران نازیسم را در کشور خود رد می کردند اما در فوریه ی ۱۹۹۵م./۱۳۷۴ش. بانک های سوئیس دست کم از وجود ۷۵۵ حساب بانکی مربوط به دوران جنگ پرده برداشتند و در برابر افکار عمومی اظهار داشتند: «متأسفیم، ما دروغ گفته بودیم».

آلمان در زمان جنگ مقادیر قابل توجهی الماس های تراش خورده و مقادیر هنگفتی پول را در بانک های سوئیس ذخیره کرده بود. این سرمایه ها و ثروت هایی بودند که نه متعلق به آدولف هیتلر، گوبلز، گورینگ و دیگر مقامات وقت آلمانی، بلکه به مردم و کشور آلمان تعلق داشت که پس از جنگ جهانی دوم بر اثر تبلیغات سیاسی و روانی و نیز فشارها، تهدیدها و ترفندهای گوناگون، سازمان های یهودی و گروه های صهیونیستی بخش عمده ی آن ها را از بانک جهانی از جمله بانک های سوئیس غارت کردند و یا به صورت باج و به عنوان غرامت و یا سرمایه های بازماندگان یهودی به یغما بردند.

به اعتراف گلدمن رئیس کنگره ی جهانی یهود در سال ۱۹۷۶م./۱۳۵۵ش. مجموع پول هایی که آلمان غربی تا آن زمان به دولت اسرائیل پرداخت کرد در مجموع دو یا سه برابر بیش تر از مبالغی بود که از سوی جامعه ی یهودی های جهان به این دولت کمک شده بود. دولت آلمان در سال ۱۹۸۷م./۱۳۶۶ش. اعلام کرد که تا آن زمان ۸۰ میلیارد مارک به اسرائیل و یهودی ها به عنوان غرامت هولوکاست پرداخت کرده است.

دستآورد گرانبهای دیگر افسانه ی هولوکاست برای اشخاص و کانون های سرمایه سالار و ذی نفوذ صهیونیست، مکتوم نگه داشتن نقش، برنامه و اهداف آن ها در برافروختن آتش جنگ جهانی دوم و جنایات وحشتناک ناشی از آن در ممالک مختلف جهان و به بیانی دیگر پنهان کردن چهره و ماهیت آغازگر اصلی جنگ جهانی دوم است.

## ناگفته ها و جنایات پنهان جنگ جهانی دوم

بدین ترتیب قصه ی هولوکاست بر روی واقعیت های جنگ یعنی تلفات ده ها میلیونی مردم در نقاط مختلف جهان پرده افکند.

طبق اسناد و آمار واقعی جنگ جهانی دوم، ۹/۴۰۰/۰۰۰ نفر از مردم آلمان در خلال این جنگ به دست متفقین، آن هم به طور بسیار فجیع و بی رحمانه قتل عام شدند. ۳/۶۰۰/۰۰۰ نفر از نظامیان آلمان اعم از سربازان، درجه داران، افسران و... در این جنگ جان باختند.

۱/۲۰۰/۰۰۰ نفر از مردم غیر نظامی آلمان در بمباران های شبانه روزی متفقین کشته شدند. ۳/۲۰۰/۰۰۰ نفر از مردم آلمان در زمانی که جنگ پایان یافته بود، به طرز وحشیانه توسط متفقین قتل عام شدند. (از این تعداد ۲/۴۰۰/۰۰۰ نفر از اهالی آلمان شرقی، ۶۰۰/۰۰۰ نفر از اهالی جنوبی آلمان و ۲۰۰/۰۰۰ نفر آلمانی تبار بودند).

علاوه بر این، ۱/۴۰۰/۰۰۰ نفر از آلمانی ها در زندان ها، اردوگاه های اسیران جنگی متفقین یعنی آمریکا، انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی جان باختند یا کشته شدند.

تبلیغات مستمر و همه جانبه طی پنجاه شصت سال گذشته در جهان برای واقعی جلوه دادن افسانه ی هولوکاست چنان پرده ای بر روی این واقعیت ها افکنده است که متأسفانه هنوز بسیاری از مردم در نقاط مختلف جهان، حتی خواص جامعه گوناگون نمی دانند که فقط از میان ملت آلمان در جنگ جهانی دوم، نه میلیون و چهارصد هزار نفر قربانی توطئه ای شدند که جنگ افروزان پشت پرده عامل اصلی این کشتار و جنایت سهمگین بودند.

صرف نظر از مردم آلمان تنها از جمعیت کوچک مجارستان حداقل ۱/۰۰۰/۰۰۰ نفر در بمباران های هوایی و یا اردوگاه های مرگ سیبری کشته شده و یا از گرسنگی جان باختند. در اوکراین به سبب نقشه های فروش مواد غذایی به کشورهای دیگر از سوی یهودیان کرملین، ۶/۰۰۰/۰۰۰ نفر از اهالی آن سامان از گرسنگی جان باختند. علاوه بر این جنایاتی که متفقین و در راس آن ها آمریکا در کره و ژاپن مرتکب شدند، به خصوص کشتار اتمی صدها هزار نفر از مردم بی دفاع در شهر هیروشیما و ناگازاکی، آن هم در روز های پایانی جنگ و در شرایطی که علایم تسلیم ژاپنی ها کاملاً آشکار بود، هنوز در اذهان زنده است.

به هر روی در مجموع، رقمی در حدود ۵۰ تا ۶۰ میلیون نفر از مردم جهان در خلال جنگ جهانی دوم قربانی شدند. تاریخ و تبلیغات رسمی پس از جنگ، تاکنون پیوسته حول محور یک موضوع ساختگی و غیر واقعی، یعنی افسانه ی هولوکاست متمرکز بوده است. این تبلیغات به گونه ای حساب شده، پیوسته و همه جانبه اجرا و تکرار شده که تاثیر شگفت انگیزی بر اذهان عمومی به ویژه در جهان غرب بر جای گذاشته است. امروز پس از گذشت قریب شصت سال از آن زمان عبارت جنگ جهانی دوم تنها دو موضوع جعلی یعنی هولوکاست و جنگ افروزی، توسعه طلبی و سفاکی هیتلر و آلمان نازی را تداعی می کند. این از بزرگترین دروغ ها، تحریفات و شگفتی های تاریخ معاصر جهان است. کمتر کسی از عمق و ابعاد جنایات متفقین، یعنی آمریکا، انگلیس، فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی و کشتارهای میلیونی آن ها اطلاع دارد.

## اسرار دادگاه نورنبرگ

بسیاری از مردم جهان هنوز درباره ی جنایاتی که متفقین تحت نفوذ و برنامه ریزی کانون های یهودی و سازمان های صهیونیستی در خلال دادگاه نورنبرگ و پس از آن در آلمان انجام دادند خبر و اطلاع درستی ندارند. هنوز نقش اشخاص و مجامع ذی نفوذ صهیونی در برپایی و اداره ی دادگاه نورنبرگ برای جهانیان به درستی تبیین و تشریح نشده است.

ناگفته های پنهان جنگ جهانی دوم حکایت از آن دارند که علاوه بر مقامات و دولتمردان آلمان، رهبران، روسا، دولتمردان و نخست وزیران هشت تا نه کشور اروپایی که ناسازگار با برنامه های یهود و مخالف لشکرکشی و جنایات متفقین بودند پس از جنگ به شکل های مختلف تیرباران و اعدام شدند.

اسامی تعدادی از افراد مزبور بدین شرح است:

پی یر لاوال نخست وزیر فرانسه، مارشال پتن، کوئسلینگ نخست وزیر نروژ، فرنک زالاسی رهبر مجارستان، لازلو باردوسی، بلا ایم ردی، دوم زتوجای و ژنوزلوسی چهار نفر از نخست وزیران پیشین کشور مجارستان، مارشال آنتونسکو بزرگترین شخصیت محبوب و قهرمان کشور رومانی، موجز پیجاده رهبر پارتیزان های میهن پرست یوگسلاوی، دکتر ژوزف تیسو کشیش و نخست وزیر مستقل اسلواکی و...

اسناد حکایت از آن دارند که از میان سه هزار نفر از کارکنان دادگاه نورنبرگ، حدود دوهزار و چهارصد نفر یهودی بودند. بسیاری از بازجوها، قضات، مامورین اجرای احکام اعدام یهودی بودند. قربانیان نیز منحصر به مقامات سیاسی و نظامی آلمان نبود، بلکه شماری از شخصیت های سیاسی، نظامی و حتی متخصصان و اندیشمندان عالی رتبه از کشورهای مختلف اروپا، از جمله آلمان، فرانسه، نروژ، رومانی، یوگسلاوی، مجارستان و... بودند.

«آیا دادگاه نورنبرگ واقعا یک محکمه بی طرف زیر نظر ایالات متحده ی آمریکا، بریتانیای کبیر، فرانسه و روسیه شوروی بود یا این که کل کار، چیزی جز شمشیر یَهُوه که گردن مردم شکست خورده را می زد نبود؟ آیا این قوانین جدید یعنی مبنای آرای دادگاه، واقعا و ماهیتا مسیحی بودند؟ آیا در آن جا عدالت حکم فرما بود یا انتقام جویی؟»

## قتل عام های خاموش

علاوه بر همه ی این ها جنایات وحشتناکی که پیش و پس از جنگ جهانی دوم از سوی آمریکا، شوروی، فرانسه و انگلستان در نقاط مختلف جهان انجام شد، در سایه ی افسانه ی هولوکاست در محاق نسیان قرار گرفته است.

در کنفرانس یالتا (۴-۱۱ فوریه ۱۹۴۵ فوریه، میان وینستون چرچیل نخست وزیر انگلستان، فرانکلین روزولت رئیس جمهور آمریکا و ژوزف استالین رهبر اتحاد جماهیر شوروی) موافقت شد، تمام روس هایی که در اثر جنگ از جا و مکان خود گریخته اند (یعنی تمام آن هایی که از ستم استالین به اروپای غربی فرار کرده بودند) توسط متفقین و همپیمانان به روسیه بازگردانده شوند.

جنایات شوروی در افغانستان و بعضی کشورهای اروپای شرقی، فرانسه در الجزایر و کشتار وحشتناک بیش از یک میلیون الجزایری، جنایات گسترده ی انگلستان در اقصی نقاط عالم، کشتار مردم ویتنام توسط آمریکا که در بسیاری از این ها یهودی ها نقش برجسته و در عین حال پنهان داشته اند، از دید جهانیان مخفی نگه داشته شده است.

اگر نقش کانون های یهودی در کشتار مردم الجزایر در متون رسمی تاریخی ثبت نشده است، در اصل این واقعیت تردیدی وجود ندارد. نوشته اند حدود چهار تا پنج میلیون نفر مرد و زن و کودک به علت جنگ های ایالات متحده در هند و چین کشته شده اند. در ویتنام نه هزار دهکده از مجموع پانزده هزار آبادی، بیست و پنج میلیون جریب اراضی کشاورزی و دوازده میلیون جریب جنگل بر اثر آتش افروزی آمریکا به کلی نابود شدند و میلیون ها نفر نیز به طرز بی رحمانه ای هدف بمباران کور هواپیماهای آمریکایی قرار گرفتند یا به وسیله ی افسران و جوخه های نظامی آمریکا تیر باران شدند.

به راستی! چند نفر از مورخان، پژوهشگران و نویسندگان جهان امروز می دانند که طراح اصلی جنگ ویتنام یک یهودی ذی نفوذ در مرکز تصمیم گیری سیاست خارجی آمریکا به نام والت راستو عضو فعال نهاد نیمه مخفی، شورای روابط خارجی آمریکا رئیس شورای برنامه ریزی وزارت امور خارجه و مشاور امنیت ملی ایالات متحده بود؟

یکی دیگر از بزرگترین جنایات قدرت های جهانی در سده ی اخیر موضوع نسل کشی در ایران است که هنوز بسیاری از مردم ایران و جهان درباره ی آن هیچ گونه اطلاعاتی ندارند. محمد قلی مجد نویسنده و مورخ ایرانی الاصل مقیم آمریکا، با استفاده از اسناد وزارت امور خارجه ی آمریکا و نیز منابع ایرانی و انگلیسی، در کتاب «قحطی بزرگ و نسل کشی در ایران، ۱۹۱۷-۱۹۱۹» این فاجعه ی بزرگ قرن را افشا و آشکار نموده است. بر اساس مستندات این کتاب در جریان قحطی سال های ۱۹۱۷-۱۹۱۹، حدود ۸ تا ۱۰ میلیون ایرانی در اثر گرسنگی و بیماری جان باختند. نویسنده در تبیین این حادثه به عنوان بزرگترین فاجعه در تاریخ معاصر ایران آشکار می کند که چگونه ۴۰ درصد از جمعیت آن روز ایران در اثر قحطی، گرسنگی، سو تغذیه و بیماری های ناشی از آن که همگی حاصل جنگ جهانی اول و دست پخت آتش افروزان اصلی جنگ بود، از صحنه ی روزگار محو شدند. به این ترتیب بزرگترین قتل عام قرن بیستم در ایران رخ داد. در اثر مزبور، با استناد به گزارش های دیپلماتیک و طبقه بندی شده ی آمریکایی ها، جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴، یعنی زمان شروع جنگ جهانی اول، در حدود بیست میلیون نفر برآورد شده است. با این وصف، رقم واقعی جمعیت ایران در سال ۱۹۱۹، به

۱۱ میلیون نفر می رسد. نویسندگان با ارائه ی شواهد معتقد است که بر اساس رقم مورد اشاره، می بایستی جمعیت ایران در سال ۱۹۱۹، حدود ۲۱ میلیون نفر بوده باشد. این نشان می دهد که دست کم ۱۰ میلیون نفر در اثر قحطی، گرسنگی و بیماری جان باخته اند. در این کتاب خرابه های ناشی از جنگ، خرید و جمع آوری گسترده ی غله و دیگر مواد و مایحتاج غذایی مثل برنج و... از سوی انگلیسی ها در سراسر ایران و نیز نبود منابع مالی عامل اصلی این قحطی و در نتیجه قتل عام بود. این نسل کشی بی نظیر، ماحصل عملکرد انگلیسی ها در این کشور بود. این قتل عام در تاریخ رسمی دنیای غرب ثبت نشده و تاریخ نگاران رسمی و وابسته به اردوگاه غرب و صهیونیسم جهانی از انتشار واقعیت های دو جنگ جهانی اول و دوم خودداری کرده اند تا ماهیت آتش افروزان اصلی سده ی اخیر پنهان بماند. با این همه بذر آگاهی در جهان پاشیده شده و افکار عمومی در اقصی نقاط جهان به تدریج با واقعیت های ناگفته ی تاریخ آشنا خواهد شد.

به همه ی این ها باید کشتار مردم بی دفاع فلسطین را نیز اضافه کرد. روز و ساعتی نیست که در این سرزمین، خون پاک جوانی بر زمین جاری نشود. روز و ساعتی نیست که خانه ای منهدم نگردد. جنایاتی که اشغالگران صهیونی طی پنجاه شصت سال اخیر در فلسطین و علیه صاحبان و ساکنان محلی و بومی این سرزمین مرتکب شده اند در تاریخ عالم کم نظیر است. صهیونیست ها با کمک متحدان غربی خود فقط طی چند هفته در سال ۱۹۴۸ م. / ۱۳۲۷ ش. بیش از پانصد شهر و آبادی فلسطین را با خاک یکسان کردند و بیش از یک میلیون فلسطینی را به خاک و خون کشیدند و یا آواره و از خانه و سرزمینشان اخراج کردند و این جنایات همچنان استمرار دارد. با این همه باز این سایه ی هولوکاست که همچنان بر سر جهانیان سنگینی می کند و چون پرده ای رازآلود مانع از افشای درست جنایات صهیونیست ها و معرفی جنایتکاران واقعی در عرصه ی جهانی می شود.

## سخن آخر

پرده ی سیاه هولوکاست تاکنون مانع از آن شده است که واقعیت های پنهان جنگ ها و جنایات قرن حاضر در متون، منابع و تاریخ رسمی جهان ثبت و ضبط شود. نه فقط عموم مردم جهان، بلکه بسیاری از متفکران، نویسندگان، استادان و در یک کلام، خواص جوامع مختلف جهانی هنوز نسبت به عمق و گستره ی جنایات سده ی اخیر، از جمله جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم و عاملان پشت پرده ی آن ها هیچ گونه اطلاعات درست و موثقی ندارند. به یقین اگر ابعاد گوناگون حوادث وحشتناک مزبور و اسرار پیرامون آن ها برای جهانیان روشن شود، دیدگاه ها و تحلیل ها به بسیاری از مسایل جهان امروز تغییر خواهد یافت. این مهم زمانی اتفاق خواهد افتاد که اولین گام برداشته شود؛ یعنی به خوبی ثابت شود که هولوکاست یک افسانه ی ساخته و پرداخته ی کانون ها و جریان های ذی نفوذ و قدرتمند یهودی دنیای معاصر است.